

شماره ۳

آموزگاران

# سرود سرافراز

فرخنده زادروز  
سیروس پرهام

بامقالاتی از

کلی امامی

فرخ امیرفرمان

ایرج پارسینژاد

بهادرالدین خرمشاهی

علی خزاعی فر

نازنین خلیلی پور

محسن روستایی

پیمانہ صالحی

هومن عباسپور

کیانوش کمانی هفت‌تنگ

فتح‌الله سجستانی

مهتاز مقدسی

رضی میری

زهره هدایتی

هرمز همايون پور





شماره ۳

آموزگاران

# سروش فرزاد

فرخنده زادروز  
سروش پرنام



آموزگاران ۳

فرخنده زادروز استاد سیروس پرهام

## سرو سرفراز

ضمیمه خبرنامه داخلی انجمن صنفی ویراستاران

با نظارت و همکاری هیئت مدیره انجمن صنفی

ویراستاران: گلی امامی، اصغر مهرپرور، هومن

عباسپور، مهدی فتواتی، جواد رسولی، عارف

خرمشاهی، پیام شمس الدینی، لیلا اثنا عشری

سردبیران این ویژه‌نامه: مهناز مقدسی، هومن عباسپور

همکاران این شماره: لیلا اثنا عشری، سمیه حسینی،

رضوانه خالصی، زهرا فرهادی مهر

صفحه‌آرا: سمیه حسینی

طراح جلد: وحید هروی

تمام حقوق این ویژه‌نامه متعلق به انجمن صنفی ویراستاران است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

انتشار نسخه کامل الکترونیکی این یادنامه در فضاهای مجازی بدون نظرداشت مادی مانعی ندارد.

نشانی: تهران: خ. خرمشهر (آبادانا)،

خ. صابونچی، کوچه دهم، شماره ۴، واحد ۱.

[anjomanvirastar.ir](http://anjomanvirastar.ir)

[anjoman.virastar@gmail.com](mailto:anjoman.virastar@gmail.com)

## فهرست

### ۳ به روایت سیروس پرهام

سال‌شمار زندگی سیروس پرهام  
زندگی‌نامه به روایت سیروس پرهام  
خاطراتی از بی‌توجهی به حفظ اسناد تاریخی  
سرگذشت متمم قانون اساسی  
سیروس پرهام و ویرایش

### ۱۳ از زبان دوستان و همکاران

فتح‌الله مجتبایی  
گلی امامی  
هرمز همایون‌پور  
علی خزاعی‌فر  
محسن روستایی  
فرخ امیرفریار  
پیمانہ صالحی  
مهناز مقدسی  
نازنین خلیلی‌پور  
هومن عباسپور

### ۲۸ تلخیص و بازنشر برخی از نوشته‌ها

بهاءالدین خرمشاهی  
کیانوش کیانی هفت‌لنگ  
ایرج پارسی‌نژاد  
زهرا هدایتی  
رضی میری

### ۳۴ به قلم استاد

پستی‌ها و بلندی‌های پژوهش در هنرهای  
ایران  
زیر و بم‌های آهنگ ترجمه  
مسافران شتابان و مترجمان شتابزده

## به روایت سیروس پرهام

- سال‌شمار زندگی سیروس پرهام
- زندگی‌نامه به روایت سیروس پرهام
- خاطراتی از بی‌توجهی به حفظ اسناد تاریخی
- سرگذشت متمم قانون اساسی
- سیروس پرهام و ویرایش



- ۱۳۰۷ تولد در سوم بهمن در شیراز
- ۱۳۲۶ پایان تحصیلات متوسطه در رشته ادبی و رفتن به تهران برای ادامه تحصیل
- ۱۳۳۰ فارغ التحصیلی در مقطع کارشناسی در رشته علوم سیاسی و رفتن به امریکا برای ادامه تحصیل
- ۱۳۳۲ فارغ التحصیلی در مقطع دکتری از دانشگاه برکلی و بازگشت به ایران
- ۱۳۳۴ انتشار کتاب رنالیسم و ضد رنالیسم در ادبیات با نام مستعار دکتر میترا
- ۱۳۳۴ شروع به کار در مؤسسه انتشاراتی فرانکلین
- ۱۳۳۵ آغاز همکاری با مجله سخن
- ۱۳۳۶ انتشار کتاب هایی که دنیا را تغییر دادند نویسندگی در روزنامه تهران ژورنال
- ۱۳۳۷ همکاری در مجموعه راهنمای کتاب انتشار کتاب دوزبانه بهترین اشعار والت ویتمن
- ۱۳۳۸ قطع همکاری با فرانکلین و پیوستن به انتشارات نیل
- ۱۳۴۳-۱۳۵۹ بنیان گذاری و ریاست سازمان اسناد ملی
- ۱۳۴۹ ترجمه و تألیف کتاب بیماری های مدیریت
- ۱۳۵۲ انتشار کتاب قالی بولوردی
- ۱۳۵۶ عضویت در هیئت مدیره موزه فرش ایران





بازنشستگی ۱۳۵۹

دبیری مجموعه اندیشه‌های عصر نو

انتشار کتاب دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس در دو جلد ۱۳۶۴-۱۳۷۰

پیوستن به مجله نشر دانش ۱۳۶۷



ویرایش و تکمیل کتاب زندگی و آثار استاد صنیع‌الملک ۱۳۸۱

سرپرستی ترجمه و ویرایش سیری در هنر ایران نوشته پرفسور پوپ و خانم فیلیس اکرم (۱۵ جلد) ۱۳۸۵-۱۳۹۰

ویرایش مجلدات دوم و سوم کتاب سه جلدی شکوه ایران ۱۳۸۷



انتشار ویژه‌نامه دکتر سیروس پرهام در دومین جشنواره ملی تجلیل از پژوهشگران برتر فرش دست‌بافت ایران به کوشش انجمن علمی فرش ایران ۱۳۹۴

تأسیس انجمن صنفی ویراستاران با همکاری مهناز مقدسی و مهدی فتواتی ۱۳۹۵

انتشار کتاب تار و پود عمر، ویژه نكوداشت استاد پرهام، به همت سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۶



انتشار کتاب گنجینه ملی فرش ایران با همکاری تورج ژوله ۱۳۹۸

انتشار کتاب همگام با زمانه (مجموعه مقالات)

# زندگی نامه

## | به روایت سیروس پرهام<sup>۱</sup>

و آن زمان درست یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که وقتی برگشتم، دوران خفقان شروع شده بود. در این زمان مصمم شدم که این کتاب را به فارسی برگردانم. اولین کتاب من به نام رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات در سال ۱۳۳۴ با نام مستعار دکتر میترا منتشر شد. کتاب براساس نظریات مارکسیستی نوشته شده بود و آن زمان نمی‌شد با اسم خودم در بیاید. یک مقدار برای این‌که بتوانیم این کتاب را بدون دردسر منتشر کنیم، تغییراتی در نام اشخاص و غیره دادیم. چاپ اول تا پنجم این کتاب، از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۳، با نام مستعار دکتر میترا منتشر شد. بعد از انقلاب اسلامی، چاپ ششم و هفتم این کتاب در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ منتشر شد و این چاپ‌های جدیدش به اسم من منتشر شد.

در سال ۱۳۳۴ برای همکاری در مؤسسه فرانکلین دعوت شدم. تا سال ۱۳۳۸ با فرانکلین همکاری داشتم اما چون حقوقم کافی نبود، آن‌جا را ترک کردم. با برادرم در انتشارات نیل سرمایه‌گذاری کرده بودیم و سرقفلی آن‌جا را خریدیم.

■ در [سوم بهمن] سال ۱۳۰۷ خورشیدی در شیراز و در خانواده‌ای به دنیا آمدم که از طریق پدر به مستوفیان شیراز منتسب بود و از طریق مادر به خانواده چندصدساله‌ای که از دشتکی‌ها و فسایی‌ها بود، از جمله میرصدرالدین دشتکی و غیاث‌الدین دشتکی که از فقها و فلاسفه بودند. تحصیلاتم را تا دیپلم، ششم متوسطه آن زمان، در شیراز تمام کردم و در سال ۱۳۲۶ برای ورود به دانشکده حقوق به تهران آمدم و بعد از گرفتن لیسانس علوم سیاسی از دانشکده حقوق در سال ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیلات به امریکا رفتم. البته سال اول ورودم به دانشگاه کلمبیا بود و بعد از این‌که یک مقدار از زندگی در نیویورک عاجز شدم، به دانشگاه برکلی در کالیفرنیا رفتم. در آن‌جا، بعد از گرفتن فوق لیسانس، در ۱۹۵۴ دکترایم را در همان علوم سیاسی گرفتم. در دانشگاه برکلی که بودم به ادبیات علاقه‌مند شدم و نتیجه‌اش این شد که کتاب رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات را به انگلیسی، به عنوان پایان‌نامه نوشتم. بعد از پایان تحصیلات، تصمیم گرفتم به ایران برگردم

۱. تلخیص از کتاب: از متن تا نقش، مصاحبه با دکتر سیروس پرهام، نخستین رئیس آرشیو ملی ایران، به کوشش غلامرضا عزیزی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴. با افزوده‌هایی از گفت‌وگوی منتشرشده با سیروس پرهام در کتاب از فرانکلین تا لاله‌زار، زندگی‌نامه همایون صنعتی‌زاده، تألیف سیروس علی‌نژاد، تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.

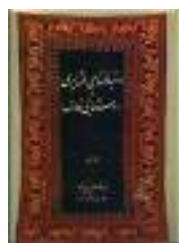


بعد از آن در روزنامه تهران ژورنال مشغول به کار شدم. معمولاً هم سرمقالات را می‌نوشتیم و نیز بعضی از مقالات را و بعد از یکی دو سال سردبیر روزنامه تهران ژورنال شدم. در همان زمان‌ها بود که چون برای نوشتن مقالاتم به بایگانی‌های ادارات می‌رفتم، برای اولین بار دیدم که بایگانی‌های راکد و دستگاه‌های دولت و وزارت‌خانه‌ها وضع اسفبار و وخیمی دارند. این باعث شد در مورد وضع وخیم بایگانی‌های دستگاه‌های دولتی و این‌که اکثر این اسناد تاریخی در شرف از بین رفتن‌اند دو تا مقاله نوشتم که در سال ۱۳۴۳ بود. در آن موقع شورای عالی اداری، به ریاست دکتر منوچهر گودرزی، برای نوسازی تشکیلات اداری و استخدامی دستگاه‌های دولتی تشکیل شده بود. ظاهراً این دو مقاله توجه این‌ها را جلب می‌کند و از من دعوت می‌کنند که با شورای عالی اداری، برای تهیه یک طرحی برای اصلاح بایگانی‌های راکد دستگاه‌های دولتی، و نهایتاً تأسیس آرشیو ملی ایران همکاری بکنم. بعد از یکی دو ماه که من برای این کار به استخدام شورای عالی اداری درآمدم، با بورس سازمان ملل مرا دو ماه به انگلیس و شش ماه به آمریکا فرستادند.



■ رتالیسم و ضدرتالیسم  
در ادبیات، تهران: نیل،  
۱۳۳۶.

بعد از این‌که از آمریکا برگشتم، در شورای عالی اداری شروع کردم به تهیه طرح تأسیس سازمان اسناد ملی ایران با همکاری و مشاوره آقای فارمر که در آرشیو ملی انگلیس کار می‌کرد. تقریباً یک سال تهیه این طرح زمان برد و هم‌زمان با آن یک بررسی از بایگانی راکد نخست‌وزیری انجام گرفت. یعنی حتی قبل از این‌که ما این طرح را تهیه کنیم و به صورت لایحه به دولت داده بشود، چنین بررسی‌ای انجام گرفته و چاپ هم شده بود. حدود یک سالی ما به کمیسیون‌های مختلف می‌رفتیم و توضیح می‌دادیم. بالاخره این طرح در سال ۱۳۴۹ تصویب کامل شد و به صورت قانونی درآمد. در همان سال بنده به این کار (ریاست سازمان اسناد ملی) منصوب شدم.



■ دست‌بافت‌های  
عشایری و روستایی  
فارس، تهران:  
امیرکبیر، جلد اول  
۱۳۶۴، جلد دوم  
۱۳۷۰.

چند ماه قبل از انقلاب، معاون دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور، با حفظ سمت ریاست سازمان اسناد ملی ایران، شدم. در بهمن ۱۳۵۹ درخواست بازنشستگی کردم و بازنشسته شدم.

اولین نشریه‌ای که ما منتشر کردیم، که کتابچه بود و به صورت استنسیل تکثیر شده بود، چیزی بود که من راجع به تاریخچه آرشیو ملی و مراکز بایگانی راکد در جهان تهیه کرده بودم. دومین نشریه ما که آقای دکتر رضا ثقفی تهیه کرد اسناد خانواده محمدرحیم‌خان علاءالدوله بود که حتماً الآن هم هست. بعد هم اسناد خانوادگی حشمت‌الدوله که آن هم باز فهرست مشروح و مفصلش به صورت استنسیل چاپ شده و باید موجود باشد.

بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۳ با مجله سخن همکاری داشتم و مقاله می‌نوشتیم یا ترجمه می‌کردم، ولی کار اصلی من همان روزنامه تهران ژورنال بود. بعد از آن با مجلات راهنمای کتاب، صدف، آینده، نشر دانش و نیز به‌خصوص با روزنامه آیندگان همکاری کردم. چندین مقاله درباره نقد تحلیلی نادر ابراهیمی در پنج شماره و در چهار شماره هم در مورد نقد تحلیلی آثار جمال میرصادقی در آیندگان نوشتم. به تدریج به هنرهای ایران، به‌خصوص هنر فرش بافی ایلیاتی و عشایری علاقه‌مند شدم، نتیجه این شد که اولین کتابم را که راجع به فرش بافی بود به اسم قالی بولوردی

## خاطراتی از اوج بی‌توجهی به حفظ و نگهداری اسناد تاریخی

■ مهم‌ترین اسنادی که در وزارت کشور واقعاً داشت در زیر آفتاب و باران از بین می‌رفت یکی گزارش خفیه‌نویسان نظمیه بود که ظاهراً در دو جلد چاپ شده و یکی دیگر هم اصل نامه‌ای بود که اولین نخست‌وزیر دولت مشروطه، یعنی صمصام‌السلطنه بختیاری، برای دستگیری محمدعلی شاه نوشته بود که گویا ۵۰ یا ۱۰۰ هزار تومان برای زنده یا مرده‌اش جایزه تعیین کرده بودند و ۲۵ هزار تومان هم برای ارشادالدوله که به اصطلاح فرمانده قشونش بود.

متوجه شدیم که در استناداری بوشهر اسناد دویست‌ساله را، از زمانی که انگلیس‌ها در خلیج فارس نفوذ داشتند، توی اصطبل باغ استناداری بوشهر ریخته بودند و دارد از بین می‌رود. چند نفر کارشناس را به آنجا فرستادیم و گزارش دادند که این اسناد پراکنده شده و از توی گونی، کارتن و هر چه بوده درآمده‌اند و مقداری از آن‌ها را دیدیم که توی اصطبل سگ رویش بچه کرده بود. فوری دستور دادیم که کامیون بگیرند و این‌ها را بار بزنند و به تهران بیاورند.

قراردادی با دانشگاه تهران داشتیم (زمانی که دکتر نهاندی بودند و آقای ایرج افشار هم رئیس مرکز مدارک و اسناد دانشگاه تهران بودند) که هیئت مشترکی داشته باشیم که به شهرستان‌ها برویم و اسناد قدیمی داخل خانه‌ها را شناسایی کنیم. در سفر اولی که آقای افشار به اتفاق دکتر رضا ثقفی به خراسان رفته بودند، گویا در سمنان منزل قدیمی عزالدوله بوده که آنجا راهنمایی می‌شوند که این‌جا تعدادی صندوق کاغذ هست. وقتی مراجعه می‌کنند، فقط سرایداری آن‌جا بوده که معلوم می‌شود از هفت تا صندوقی که آن‌جا بوده محتویات سه تایش را سرایدار برای این‌که گرمش بشود سوزانده بود، ولی آن چهارتا را بالاخره به یک ترتیبی نجات می‌دهند.

در سال ۱۳۵۲ تألیف کردم که همان سال هم منتشر شد، ولی متأسفانه در همان سال اول انقلاب که در بیشتر چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها آثار مربوط به رژیم طاغوت را از بین می‌بردند، فیلم‌ها و اسلایدهای رنگی این کتاب هم ضمن عکس شاه، فرح و... از بین رفت. اشتباه کردند و دیگر امکان تجدید چاپ آن فراهم نشد. بعد از آن، کارم را روی هنرهای ایران متمرکز کردم و با توجه به فرش بافی عشایری و ایللیاتی، فارس را انتخاب کردم و نتیجه آن کتاب سه جلدی بود که دو جلد آن منتشر شده است. جلد اول و دوم آن دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس نام دارد که انتشارات امیرکبیر جلد اول آن را در سال ۱۳۶۴ منتشر کرد.

یک کتاب دوزبانه (فارسی و انگلیسی) به اسم شاهکارهای فرش بافی فارس را در سال ۱۳۷۵ توسط انتشارات سروش منتشر کردم که در حقیقت کل جلد اول و دوم و جلد چاپ‌نشده سوم کتاب دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس را به‌اختصار در بر می‌گیرد. من در زمینه سایر هنرها، به‌خصوص راجع به نقاشی و کاشیکاری پژوهش می‌کردم که یک‌مقداری از آن‌ها به صورت مقالات مختلف در مجله نشر دانش و مجله باستان‌شناسی و تاریخ منتشر شده و تعدادی از آن‌ها هم در کتابی به اسم شکوه ایران در سال ۲۰۰۱ در لندن منتشر شد.



■ همگام با زمانه (مجموعه مقالات سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸).

# سیروس پرهام و ویرایش

ترجمه کند و بعد یک نفر دیگر این ترجمه را با متن اصلی مقابله و اصلاح کند. حتی عنوان ویراستار هم نبود. برای اولین بار مرحوم دکتر محمد مقدم در دههٔ چهل واژهٔ ویراستار را به جای ادیتور انگلیسی پیشنهاد کرد و دیگر ویرایش، ویراستاری و غیره باب شد. قبل از انقلاب، ما در هیچ جایی کلاس‌های ویرایش نداشتیم. فکر می‌کنم اولین دورهٔ ویرایش را مرکز نشر دانشگاهی در دههٔ ۱۳۶۰ ایجاد کرد. حالا چند سالی است که ناشران معتبر کارهای ترجمه‌ای را بعضاً، نه این‌که همه را، به ویراستاران می‌دهند و بعضی‌ها هم تشکیلاتی به اسم ویراستاری دارند. من خیال می‌کنم اولین ویراستار فرانکلین بودم که کتاب کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند را در سال ۱۳۳۶ ویرایش کردم و چاپ شد.

بعد از آن، در همین مجموعه‌شعرهای دوزبانه، آقای منوچهر انور وارد مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین شدند و ایشان هم انگلیسی‌دان زبردستی بودند و در کار ویرایش این سه کتابی که چاپ شد با هم همکاری می‌کردیم. دیگر، بعد از پنج شش سال، خود مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین یک دفتر ویراستاری درست کرد که سروویراستاران آن‌جا شامل آقای نجف دریابندری، مرحوم کریم امامی و آقای ابوالحسن نجفی بود.

■ وقتی از امریکا برگشتم شغلی نداشتم. هوشنگ پیرنظر که با همایون صنعتی‌زاده دوست بود (در ۱۳۳۴) گفت من می‌توانم برای شما کاری جور کنم که فعلاً درآمدی داشته باشید تا ببینیم چه می‌شود. به همایون سفارش کرد. ما رفتیم آن بالاخانهٔ خیابان نادری که دفتر فرانکلین بود. آن‌جا دو نفر کار می‌کردند: خانم ناوی که منشی بود و ایرج پیرنظر که مأمور تدارکات بود. کاری که به من واگذار شده بود این بود که مقالاتی را که روزنامه‌ها دربارهٔ کتاب‌های فرانکلین می‌نویسند بخوانم و بعضی را به انگلیسی ترجمه کنم تا به نیویورک بفرستد. اولین کتابی که برای فرانکلین ترجمه کردم اصول سازمان اداری بود که مؤسسهٔ علوم اداری دانشکدهٔ حقوق به انتشارات فرانکلین سفارش داده بود. در آن زمان طرحی پیشنهاد کردم که کتاب‌های شعر را به صورت دوزبانه تهیه کنیم. آن‌ها موافقت کردند و شش کتاب از شش شاعر امریکایی انتخاب شد: والت ویتمن، ادگار آلن پو، رابرت فراست، هنری لانگ‌فلو، خانم امیلی دیکنسن، کارلسن برگر.

در زمانی که در فرانکلین بودم، ویراستاری مرسوم نبود. مثلاً این‌که یک نفر کتابی را از انگلیسی

# سرگذشت متمم قانون اساسی

تا این که در سال ۱۳۵۴ آقای دکتر کشفیان، که دبیرکل سازمان امور استخدامی بود، به ما خبر داد که یک آقای دکتر که استاد دانشگاه تهران است به من مراجعه کرده و گفته که نسخه اصلی متمم قانون اساسی در اختیار شخصی است که می‌خواهد بفروشد. و اظهار داشته که چون این نسخه قانون اساسی روی کاغذ مارک‌دار مجلس شورای ملی بوده این را اول پیش رئیس مجلس، مهندس ریاضی، برده و او گفته که این چون مال مجلس است ما نمی‌توانیم بخریم.

وقتی به من گفتم، به دکتر کشفیان گفتم که خب این مال دولت، یعنی مسروقه، است و دولت هم که مال خودش را نمی‌تواند بخرد. گفتم سازمان امنیت بیاورد این کار خیر را بکند و به ایشان تلفن کند و بگوید این مال دولت است و باید برگردانید. این شخص پسر صدیق حضرت معروف بود که در دانشکده حقوق استاد من هم بود، یعنی آقای دکتر مظاهر. وقتی ما به منزل ایشان رفتیم و صحبت کردیم که اول سند را ببینیم که اصل است یا نه، ایشان گفتند که پدر من در دوره اول مجلس که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، وقتی از مجلس فرار می‌کند، می‌بیند یک سرباز بختیاری یک گونی کاغذ روی دوشش است و دارد از مجلس بیرون می‌برد. به آن سرباز بختیاری

■ در مدتی که در انگلیس بودم، چندین مورد از موارد قابل ذکر از نظر صیانت اسناد ملی و تاریخی پیش آمد. یکی از آن‌ها مسئله متمم قانون اساسی بود. متمم قانون اساسی، خود قانون اساسی و فرمان مشروطیت از بدو تشکیل دوره اول مجلس شورای ملی در یک صندوقی نگهداری می‌شد که سه نفر کارپردازی که نمایندگان انتخاب می‌کردند این صندوق را لاک و مهر کردند به اضافه بعضی اسناد دیگر مثل استعفا نامه رضا شاه. وقتی هم که لازم می‌شد به این‌ها مراجعه شود، این سه نفر کارپرداز صندوق را باز کرده، مجدداً لاک و مهر می‌کردند. در همان اوایل کار سازمان اسناد ملی، یعنی حدود سال ۱۳۵۰، ما به دلایلی خواستیم متن اصلی فرمان مشروطیت را ببینیم و عکس برداری کنیم. وقتی به آن‌جا رفتیم، صندوق که باز شد، معلوم شد که چنین چیزی در صندوق نیست. تحقیقاتی کردیم ولی معلوم نشد که این‌ها چه زمانی از صندوق خارج شده و بعد به دست خانواده داور، که وزیر دادگستری زمان رضا شاه بود، افتاده و بعد هم از کشور خارج شده و کسی که این در دستش بوده اول به کتابخانه کنگره مراجعه کرده و بعد هم به آرشیو ملی امریکا که هر دوی این‌ها گفتند که فرمان مشروطیت یک کشور را که کسی نمی‌آورد بفروشد، بنابراین این یا دزدی است یا جعلی.

## کتابنامه

### سیروس پرهام

#### تألیف

دریای راز (مجموعه شعر). با نام مستعار دکتر میترا. تهران: بی‌نا (چاپخانه اختر شمال)، ۱۳۳۰.

رنالیسم و ضد رنالیسم در ادبیات، تهران: نیل، ۱۳۳۴. (تا چاپ پنجم یعنی تا سال ۱۳۵۳، با نام مستعار دکتر میترا، چاپ ششم و هفتم یعنی سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ با نام سیروس پرهام و به همت چند ناشر منتشر شد.)

قالی بولوردی، تهران: امیرکبیر، کتاب‌های جیبی: مؤسسه فرانکلین، ۱۳۵۲.

انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی (پاورقی روزنامه اطلاعات با نام مستعار سایروس برام، ترجمه پ. شیرازی، دی‌ماه ۱۳۵۷)، چاپ دوم، امیرکبیر، اسفند ۱۳۵۷. (این کتاب را چند ناشر در سال‌های مختلف منتشر کردند.)

دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس، ۲ جلد، تهران: امیرکبیر، جلد اول ۱۳۶۴، جلد دوم ۱۳۷۰.

شاهکارهای فرش‌بافی فارس (دوزبانه)، تهران: سروش، ۱۳۷۵.

همگام با زمانه: مجموعه مقالات سیروس پرهام (از ۱۳۳۴ تا ۱۳۹۷)، با مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.

چهار مقاله به‌انگلیسی در مجلدات اول تا سوم کتاب شکوه ایران، چاپ لندن (The Splendor of Iran).

تألیف چندین مقاله و انتشار آن‌ها در مجلات و کتاب‌های غیرفارسی همچون

HALI; Oriental Rug Review; Ghere; ICOC Papers (International Conference on Carpets); Splendor of Persian Carpets; Traditional Carpets in Muslim World.

هشتادوشش مقاله در جلد پانزدهم سیری در هنر ایران

می‌گوید که من این را پنج تومان از تو می‌خرم و می‌خرد و بعد، چون متمم قانون اساسی داخل این گونی بوده، این را در بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس امانت می‌گذارد. یک لفافه کرباسی بود که متمم قانون اساسی در شانزده صفحه و قطع بزرگ توی جلد آلبوم‌مانند چرمی سبزرنگ بود و روی آن لفافه کرباسی هم چند جا مهر سال ۱۹۰۶ میلادی، که دوران بمباران مجلس بود، خورده بود. بعد از آن گفت که پدرم در تمام طول سلطنت رضا شاه، چون او نسبت به قاجاریه بخل داشته، جرئت نکرده بود که این را رو کند ولی الآن دم مرگش به من گفت که چنین سند مهمی هست و من رفتم از بانک شاهی این را گرفتم و آوردم و الآن چون باید برای پسرم آپارتمانی بخرم احتیاج به پول دارم. ایشان ۲۰۰ هزار تومان می‌خواست، ولی صحبت کردیم و به ۱۵۰ هزار تومان راضی شد. اما موقع فروش اعلام کرد که ۲۰۰ تومان کمتر نمی‌دهم.

بعد از دو سال رفتیم و با دکتر مظاهر مجدداً صحبت کردیم و ایشان هم نه فقط حاضر شد سند را بدهد بلکه ده تومان تخفیف داد و ما به ۱۹۰ هزار تومان نسخه اصلی متمم قانون اساسی را خریداری کردیم و همچنان در سازمان اسناد ملی محفوظ است و به مجلس برگردانده نشده است.



■ متمم قانون اساسی مشروطه. محل نگهداری: آرشیو ملی ایران.



هنر و معماری ایران، نوشته جوانی کوارتولا و جان روبرتو اسکارچیا؛ زیر نظر سیروس پرهام؛ ترجمه هایده مشایخ. علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.

### ترجمه

کاترین، جیمز آلدریچ، معلم، ۱۳۲۹.  
دیپلمات، جیمز آلدریچ، آموزگار، ۱۳۳۰.  
کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند، نوشته رابرت بی. داونز، تهران: امیرکبیر، کتاب‌های جیبی، مؤسسه انتشاراتی فرانکلین، ۱۳۳۶.

بیماری‌های مدیریت، نوشته چارلز اف. آستن، تهران: مرکز آموزش مدیریت، ۱۳۴۹. (این کتاب را چند ناشر در سال‌های مختلف منتشر کردند.)  
بهترین اشعار والت ویتمن. تهران: سخن، ۱۳۳۸؛ مروراید، ۱۳۷۹.

ای آنکه اکنون مرا در دست داری (گزیده اشعار والت ویتمن). تهران: مروراید، ۱۳۹۳.

### دربارهٔ سیروس پرهام

بزرگداشت دکتر سیروس پرهام، تهران: عملی و فرهنگی، ۱۳۹۳.

از متن تا نقش (مصاحبه با دکتر سیروس پرهام، اولین رئیس آرشیو ملی ایران)، به‌کوشش غلامرضا عزیزی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴.

تاروپود عمر، نکوداشت سیروس پرهام، فارس: مرکز اسناد و کتابخانه ملی فارس، ۱۳۹۶.

(پیوست‌ها و تعلیقات)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.  
«فرش و فرش‌بافی در ایران»، تاریخ جامع ایران، جلد هجدهم. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳.

حدود دویست مقاله در مجلات سخن؛ راهنمای کتاب؛ صدف؛ انتقاد کتاب؛ آینده؛ نشر دانش؛ باستان‌شناسی و تاریخ؛ بخارا؛ نقدوبررسی کتاب تهران؛ خیال: فصلنامه فرهنگستان هنر؛ نامهٔ بهارستان؛ نقش‌ها و دست‌ها؛ فرش دست‌بافت ایران؛ روزنامه آیندگان؛ جهان کتاب.

### سرپرستی، ویرایش، همکاری

زندگی و آثار استاد صنیع‌الملک ابوالحسن غفاری. نوشته یحیی ذکا، ویرایش و تدوین و ترجمهٔ بخش انگلیسی کلود کرباسی به‌قلم سیروس پرهام. تهران: مرکز نشر دانشگاهی سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۲.

سیری در هنر ایران (از دوران پیش از تاریخ تا امروز). زیر نظر آرتر پوپ، فیلیس اکرم، مترجمان نجف دریابندری... [و دیگران]. مترجم و ویراستار در چاپ دوم سیروس پرهام است. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۵ جلد، ۱۳۸۵-۱۳۹۰.

گنجینه ملی فرش ایران، نوشته تورج ژوله، با همکاری سیروس پرهام. تهران: یساولی، ۱۳۹۸.

مجلدات ۲ و ۳ شکوه ایران به‌انگلیسی چاپ لندن (The splendor of Iran).

بهترین اشعار هنری لانگ‌فلو، ترجمهٔ محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران: سخن، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۷.

بهترین اشعار رابرت فراست، ترجمهٔ فتح‌الله مجتبیایی، زیر نظر سیروس پرهام، تهران: سخن، ۱۳۳۸.

## از زبان دوستان و همکاران

- فتح‌الله مجتبابی
- گلی امامی
- هرمز همایون‌پور
- علی خزاعی‌فر
- محسن روستایی
- فرخ امیرفریار
- پیمانہ صالحی
- مہناز مقدسی
- نازنین خلیلی‌پور
- ہومن عباسپور

## دکتر میترا که بود؟



### فتح الله مجتبابی

پژوهشگر، مصحح، هندشناس، زبان‌شناس

انتشارات نیل رفتیم. آل رسول و نجفی را دیدم و پرسیدم که این دکتر میترا کیست؟ گفتند دکتر میترا همان دکتر سیروس پرهام، برادر دکتر مهدی پرهام، است. دکتر مهدی پرهام را چندباری دیده بودم و می‌دانستم که با نیل همکاری فکری دارد. نخستین بار سال‌ها پیش شبی با نادرپور و بیژن جلالی، خواهرزاده صادق هدایت و شاعر، برای دیدن فریدون توللی، که بعد از رویدادهای ۲۸ مرداد از شیراز به تهران آمده بود و در خانه یکی از دوستانش زندگی می‌کرد، رفتیم.

پیش از ورود ما جلال آل‌احمد از خانه بیرون آمد و معلوم شد که پیامی از محمد درخشش برای توللی آورده بود. آن شب چند نفری از دوستان فریدون آن جا بودند که من با یکی دو نفر از آن‌ها آشنا بودم و دکتر مهدی پرهام هم آن جا بود. بعد از آن هم یکی دوبار در انتشارات نیل در محل جدید (میدان مخبرالدوله) او را دیدم و سلام علیکی با او داشتم. من در آن سال‌ها بیشتر بیرون از تهران زندگی می‌کردم و سخت درگیر ترجمه رساله پوئتیک (بوطیقا)ی ارسطو بودم و بعد از آن هم دو سه سالی در تهران با مؤسسه فرانکلین به عنوان مترجم و ویراستار همکاری داشتم و از سال ۱۳۳۹ تا حدود ۱۳۵۶ غالباً در پاکستان و هند و امریکا به مأموریت‌های فرهنگی و تحصیل و تدریس مشغول بودم و فرصت دیدار دوستان ایرانی کمتر حاصل می‌شد. بعد از انقلاب اسلامی، دکتر مهدی پرهام را در خانه دکتر اسلامی ندوشن دیدم و در رفت‌وآمدهای مکرر آشنایی ما به دوستی و ارتباط خانوادگی تبدیل شد. دکتر مهدی پرهام از لحاظ اخلاقی شخصی نمونه بود و در کارهای فرهنگی صاحب ذوق سرشار، شعرشناس و هنرشناس بود و در نویسندگی در موضوعات ادبی و اجتماعی دیدگاهی سالم و معتدل داشت. دریغ که زود از میان ما رفت. مقصود من یاد خیری از این شخصیت علمی و فرهنگی برجسته بود در این فرصت و این مناسبت.

اما آشنایی من با دکتر میترا از وقتی آغاز شد که به شوق دیدار نویسنده رئالیسم و ضدرئالیسم روزی به اتفاق نادر نادرپور و شاید ابوالحسن نجفی (حافظه) من بعد از حدود ۷۰ سال و در نیمه‌های ۹۰ سالگی به‌کلی کلنگی شده) به خانه او رفتیم. باغچه‌ای مصفا

■ روزگاری که در دبیرستان‌های اراک معلمی می‌کردم (۱۳۳۲-۱۳۳۷)، روزی کتابی از انتشارات نیل با عنوان رئالیسم و ضدرئالیسم به دستم رسید. آن سال‌ها ادبیات مارکسیستی از نوع استالینی آن فضای فرهنگی کشور را گرفته بود و چپ‌اندیشی و چپ‌سرایي و چپ‌سواری و چپ‌نمایی رواج تمام داشت. اما این کتاب، با این‌که گرایش‌ها و برداشت‌های مارکسیستی نمایان داشت، از نوع نوشته‌های کمونیستی تبلیغاتی رایج روز نبود. به روشی علمی و تحقیقی با شواهد روشن و دور از اغراض سیاسی و تبلیغاتی مبتدل آن سال‌ها نوشته شده بود. ناشر این کتاب انتشارات نیل بود و در همان اوقات کتابی از من که ترجمه نمایشنامه‌ای از رایبندرانات تاگور به نام چیترا بود (و قبلاً در یکی از شماره‌های مجله سخن به چاپ رسیده بود) به پیشنهاد و ترغیب دوستانم ابوالحسن نجفی (که از سهام‌داران نیل بود) و ناصر پاکدامن (که با نظر لطفی که به من داشت نظارت بر چاپ آن را پذیرفته بود) با اضافاتی در همان شرکت انتشارات نیل مراحل آخر حروفچینی را می‌گذراند؛ بنابراین، من با سهام‌داران و همکاران نیل آشنا بودم و می‌دانستم که نیل هر کتابی را که به دستش رسید تا نویسنده آن را خوب شناسد به چاپخانه نمی‌فرستد. چندی بعد به تهران آمدم و عصر روز بعد به

در یکی از کوچه‌های شمیران آن روزها. سیمای دلنشین دکتر سیروس پرهام و حسن خلق او در نخستین دیدار نظرگیر بود (که هنوز هم هست). گفت‌وگوی ما هر چه بود کلاً درباره‌ی اندیشه‌های مارکسیستی در ادبیات غرب، خصوصاً امریکا، بود که از مسائل مطرح در میان جوانان نویسنده و تحول‌خواه آن زمان و در ارتباط با کتاب رئالیسم و ضد رئالیسم بود. من هم روزگاری در نوجوانی (چنان‌که افتد و دانی) به این موضوع علاقه‌مند بودم و سال‌ها پیش در همین زمینه داستان بلندی از جک لندن، نویسنده‌ی سوسیالیست امریکایی که در جوانی به «پسرک سوسیالیست اوکلند» معروف شده بود، به عنوان «نیروی نیرومندان» ترجمه و در ضمیمه‌ی ادبی مجله‌ی نیروی سوم، و داستان دیگری از همو به عنوان «قانون زندگی» در مجله‌ی سخن منتشر کرده بودم. بیش از این چیزی از آن دیدار به یاد نمی‌آید. ولی چندی بعد وقتی که دکتر پرهام از طرف انتشارات فرانکلین سرویراستاری ترجمه‌ی گزیده‌هایی از اشعار شاعران معروف امریکایی را به‌صورت دوزبانه به عهده گرفت دیدار ما بیشتر شد، زیرا ترجمه‌ی نمونه‌هایی از اشعار رابرت فراست، یکی از معروف‌ترین شاعران معاصر امریکایی، را من پذیرفته بودم. من در همان اوقات از معلمی در اراک ترک خدمت کرده و به تهران آمده بودم و به پیشنهاد استاد منوچهر انور، که سرویراستار کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی بود، چنان‌که گفتم، به‌عنوان مترجم و ویراستار مشغول کار شدم. ترجمه‌ی بخشی از جلد دوم تاریخ تمدن ویل دورانت، ویراستاری بخش‌هایی از همین جلد و ویراستاری بخش‌هایی از ترجمه‌ی جلد اول، که شدیداً محتاج ویراستاری بود، به عهده‌ی من بود. در همین احوال کار سنگین دیگری، ویراستاری کتاب تاریخ عرب از فیلیپ حتی، که به جای ترجمه از اصل انگلیسی از روی ترجمه‌ی عربی به فارسی درآمده بود نیز به من سپرده شد، و باید ترجمه‌ی اشعار رابرت فراست را هم هرچه زودتر به دکتر پرهام برسانم. ناچار شب‌ها در خانه به این کار می‌پرداختم و پیش از آن‌که ترجمه‌ی گزیده‌های اشعار والت ویتمن به ترجمه‌ی دکتر پرهام و ویراستاری انور به پایان رسد، ترجمه‌ی گزیده‌های اشعار

رابرت فراست به چاپخانه فرستاده شد و در پاییز سال ۱۹۶۰، که من در امریکا بودم، نسخه‌ای از آن از طریق انتشارات فرانکلین به دست من رسید تا آن را به رابرت فراست، که در آن سال در دانشگاه پرینستون جلسات شعرخوانی و سخنرانی داشت، تقدیم کنم. خانم دیتوس اسمیت، همسر مدیر فرانکلین اصلی، در یکی از تالارهای دانشگاه مجلسی ترتیب داد و با حضور فراست و گروهی از استادان و دانشجویان و چند تن از همکاران فرانکلین نیویورک این کتاب به او تقدیم شد. او از مترجم تشکر کرد و آن را در صفحه‌ی اول کتاب به خط خود نوشت: ناشر این کتاب عکس خط و امضای فراست را روی جلد چاپ اول خود گذارده است، ولی نمی‌دانم چاپ‌های دیگری از این کتاب شده است یا نشده، و اگر شده ناشر محترم مرا کلاً بی‌خبر گذاشته است. خانم دیتوس اسمیت مقداری از کارهای فرانکلین تهران را برای حاضران در مجلس شرح داد. من هم چند دقیقه‌ای درباره‌ی اهمیت فرهنگی ترجمه‌های دوزبانه و سهمی که می‌توانند در انتقال حیات فکری و ذوقی میان ملت‌های مختلف جهان داشته باشند چیزهایی به زبان الکن گفتم.

اما در این‌جا شاید بی‌مورد نباشد که درباره‌ی چگونگی آغاز این برنامه‌ی ترجمه‌ی دوزبانه‌ی اشعار نیز خاطره‌ای را یادآور شوم. در نخستین سال‌های تأسیس انتشارات فرانکلین در دو اتاق طبقه‌ی اول ساختمانی در خیابان نادری با همایون صنعتی‌زاده، مؤسس و مدیر این مؤسسه، ملاقاتی داشتم. و از من خواست که کتاب نشان سرخ شجاعت، نوشته‌ی استیفن کرین، نویسنده‌ی امریکایی، را برای مؤسسه ترجمه کنم. من این کتاب را خوانده بودم و شخصیت قهرمان آن، هنری فلمینگ، و حرکات و اشارات ضدجنگ او، و خشونت و بی‌رحمی حیوان‌وار انسان در جنگ همیشه در خاطر می‌ماند. ولی چون در آن اوقات، همان‌طور که گفتم، گرفتار کار دیگری بودم، مدتی بعد کتاب را به صنعتی‌زاده پس دادم و با معذرت قول دادم که در آینده با مؤسسه همکاری کنم. در این ملاقات به او گفتم که کارهای مؤسسه را به ترجمه‌ی کتاب‌های تاریخی و علمی و رمان منحصر نکند و به ترجمه‌ی اشعار و معرفی شعرها نیز بپردازد.



که در حقیقت کاری است کارستان، در ۱۵ جلد، با اضافات سودمند به سرواستاری او.

کتاب مهم دیگر دکتر پرهام مجموعه مقالات ادبی و هنری اوست با عنوان همگام با زمانه که نشان می‌دهد او در طول سالیان دراز و در کنار تألیفات و تحقیقات مربوط به صنایع دستی و انواع بافندگی، و کوشش در گردآوری و تنظیم اسناد ملی، از تمایلات و تعلقات ذوقی و ادبی خالی نبوده است.

آنچه تاکنون نوشتیم دریافت‌ها و خاطرات خودم از نخستین دیدار با دکتر پرهام تا این زمان بود. شرح مفصل و نقادانه فعالیت‌های فرهنگی و ملی او را استادان و صاحب‌نظرانی چون استاد منوچهر انور و استاد سیدعبدالله انوار و دانشورانی چون دکتر ایرج پارسی‌نژاد و دکتر علی حصوری در «یادنامه دکتر سیروس پرهام» در مجله بخارا به تفصیل و چنان‌که شایسته است نوشته‌اند، و از این جهت باید از آقای دهباشی سپاس‌گزار بود.

در خاتمه طول عمر و سلامت این دوست گرامی دیرین را از خداوند خواستارم.

همایون گفت که خودش در این فکر است و شخص مناسبی برای این کار را در نظر دارد. و بعد معلوم شد که این شخص مناسب دکتر سیروس پرهام بوده است. این برنامه شروع خوبی داشت، ولی شوربختانه، با تغییراتی که در فرانکلین تهران پدید آمد، ادامه نیافت.

همان‌طور که گفتم، من از سال ۱۳۳۹ بیشتر اوقات بیرون از ایران بودم، ولی هر گاه که به ایران می‌آمدم از احوال دوستان باخبر می‌شدم و می‌دانستم که دکتر پرهام در تشکیل و تکمیل مرکز اسناد ملی سهم اصلی و اساسی دارد. روشن است که کوشش‌های او در این راستا اهمیت بسیار دارد و ارزش آن از لحاظ تاریخی و تاریخ‌نگاری ملی بر کسی پوشیده نیست. همچنین تحقیقات و تألیفات او در هنرهای دستی ایرانی، از قالی‌بافی و گلیم‌بافی و سایر صنایع بومی و محلی، در نوع خود در ایران بی‌نظیر است و می‌تواند برای محققان آینده در این زمینه‌ها راهنمایی بسیار سودمند باشد.

کار بسیار مهم او در سال‌های بعد از انقلاب، که شایسته تمجید و تقدیر بسیار است کوشش او در اقدام به ترجمه چندین جلد تاریخ هنر ایران، نوشته آرتور اپهام پوپ و همسر او به عنوان سیری در هنر ایران است



■ دومین نشست انتقال تجربه، به همت انجمن صنفی ویراستاران، پاییز ۱۳۹۸.

از راست: استادان سیروس پرهام، فتح‌الله مجتبابی، منوچهر انور.



# یک خاطره خودمانی



## گلی امامی

نویسنده، مترجم و رئیس هیئت‌مدیره  
انجمن صنفی ویراستاران



■ عکسی از قالی اشاره‌شده  
در این مقاله

■ در مورد سجایا و فضل و دانش استاد پرهام بسیار گفته و نوشته شده، بنابراین از تکرار آن می‌پرهیزم. ولی شاید تعریف خاطره‌ای در ارتباط با ایشان کم‌لطف نباشد. بیش از پنجاه‌واندی سال پیش که به خانواده شیرازی امامی پیوستم، نام خانواده پرهام همیشه با احترامی خاص برده می‌شد و خاطراتی شیرین یادآوری می‌شد. شخصاً هرگز با دکتر سیروس آشنا نشدم، ولی از فضل و دانش او به کرات صحبت شده بود. حتی گویا قرار بوده وصلتی هم بین دو خانواده سر بگیرد که نگرفت. پس از آن‌که وارد عرصه نشر شدم، طبعاً آثار ایشان را بیشتر شناختم و احترام شخصی و بیشتر شد. در میان کتاب‌های ارزشمندی که استاد پرهام تألیف و ترجمه کرده‌اند، کتاب تألیف دو جلدی دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس (امیر کبیر، ۱۳۶۴)، کتاب محبوب من بود. پژوهشی به کمال و خوش چاپ و نفیس با عکس‌های رنگین و چشمگیر که حتی تورقش انسان را به شوق می‌آورد.

خانه‌ای نقلی باب سلیقه خودمان ساخته بودیم و دلمان فرشی می‌خواست که اصالتی شیرازی داشته باشد. چیزهایی را که دیده بودیم نمی‌پسندیدیم. دوست عزیز پیشنهاد کرد سفارش بدهیم تا برایمان بیافند. معلوم شد خانم‌هایی از خانواده محترم کَشکولی در شیراز به این هنر آراسته‌اند و سفارش می‌پذیرند. فکر کردیم چه کنیم، که کتاب زیبای استاد پرهام مشکل را حل کرد. هر دوی ما روزها کتاب را ورق زدیم تا سرانجام در مورد طرحی به توافق رسیدیم و پیامدش به قول معروف تاریخ است. سفارش دادیم و شکیبایی پیشه کردیم که در این کار تعجیل روا نبود. حاصل کار اثری هنری از آب درآمد که به مراتب فرای انتظار ما بود. در اصل می‌خواستیم یک جفت سفارش بدهیم، ولی همان بهتر که ندادیم. چون صاحب فرشِ تکی شدیم که یگانه است و تالی ندارد. همیشه مدیون این ارجمند استاد فرهیخته هستیم. خطه فارس و بالاخص شیراز به حق به این فرزند خلف خود می‌بالد.

## خاطره‌هایی از ویراستاران ارشد



### هرمز همایون پور

مترجم، پژوهشگر، ویراستار و سردبیر فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران

کلاس‌های دانشگاهی تدریس می‌شود، و صد البته، در ارتباط با نقش و رسالت آن انجمن عزیز، ویراستاری، که می‌دانید پرهام از اولین ویراستاران ایران است که در واقع از پایه‌گذاران این رشته در این مملکت محسوب می‌شود.

چون به احتمال قوی درباره این سابقه و زمینه‌های فعالیت دکتر پرهام مطالب لازم در خبرنامه خواهد آمد، در این جا سعی می‌کنم در ارتباط با وظایف انجمن خاطره‌هایی در پیوند با ویرایش و ویراستاری عرض کنم. این خاطره‌ها مربوط می‌شود به ایام دور گذشته، یعنی سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸. در آن ایام، چند صباحی بود که انتشارات نیل از میدان بهارستان به میدان مخبرالدوله، اول کوچه رفاهی، نقل مکان کرده بود. شاید این توضیح لازم و روشن‌گر باشد که انتشارات نیل بهارستان را دو سه سالی قبل از تاریخ فوق، زنده‌یادان عبدالحسین آل‌رسول، ابوالحسن نحفی، و احمد عظیمی زواره‌ای به راه انداخته بودند. اما به گمانم در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ بود که آن شریکان تصمیم به گسترش فعالیت انتشارات گرفتند. بنابراین، زنده‌یاد دکتر مهدی پرهام و زنده‌یادان دکتر سیروس پرهام و محمدحسین عریضی را به شراکت فراخواندند. بعد از آن، فروشگاه شرکت به میدان مخبرالدوله منتقل شد و در مغازه‌ای بزرگ و آبرومند مستقر گردید.

به دنبال این جریان، فعالیت انتشارات نیل (مخبرالدوله) گسترش یافت و در اندک مدتی به ناشر برگزیده روشنفکران تبدیل شد و فروشگاه کوچه رفاهی به پاتوق بسیاری از جوانان روشنفکر و اهل قلم تبدیل گردید (در آن روزگار، اصحاب قلم قدیمی‌تر معمولاً به کتاب‌فروشی‌های ابن سینا و امیرکبیر، در ضلع مقابل میدان مخبرالدوله، رفت‌وآمد داشتند).

باری، بروم بر سر اصل موضوع. من که از سال ۱۳۳۷ برای «تحصیلات عالی» به تهران و دانشکده حقوق آمده بودم، عصرها در انتشارات نیل مخبرالدوله کار و در حقیقت کارآموزی می‌کردم. سوابقی چندساله در روزنامه‌های شیراز (مثلاً جهان‌نما، اجتماع ملی، و باربد که متعلق به خودمان بود) داشتم، ولی طبعاً برای کار در تهران و آن هم برای ناشری در سطح نیل آن

■ عرض سلام، سرکار خانم مهناز مقدسی و همسر گرامی‌تان جناب هومن عباسپور، قبل از هر چیز باید صمیمانه تبریک بگویم که بعد از سال‌ها تجربه‌های ناموفق، سرانجام به همت شما انجمنی برای ویراستاران تأسیس شده که در مدت کوتاه عمرش خوش درخشیده است. به عنوان عضو کوچک انجمن، کارها و فعالیت‌های آن را با علاقه پیگیری می‌کنم و معمولاً در فصلنامه کوچکی که داریم، مسمی به نقد و بررسی کتاب تهران، منعکس می‌سازیم. خبرنامه انجمن در این راستا بسیار روشن‌گر است و خواندن آن دل ما را گرم می‌کند و به ما اعتماد به نفس می‌بخشد.

باری، فرمودید که می‌خواهید شماره‌ای از خبرنامه را به شرح احوال و آثار یکی از قدیمی‌ترین ویراستاران ارشد ایران اختصاص دهید. خبر خوبی بود و در اجرای دستوراتان چند سطری درباره دکتر سیروس پرهام می‌نویسم.

بهرتر از من می‌دانید که سیروس پرهام از چند جهت و در چند زمینه برجسته است: روزنامه‌نگاری، ترجمه، نویسندگی، پایه‌گذاری سازمان اسناد ملی ایران، تألیف چند کتاب فنی و آگاهی‌بخش درباره قالی ایران (به‌خصوص قالی‌های عشایری فارس) که جملگی به کتاب‌های مرجع این رشته تبدیل شده و در

روز کفایت نمی‌کرد؛ یا بهتر بگوییم از مقوله‌ای چون ویراستاری اساساً اطلاعی نداشتیم.

در این مرحله بود که دکتر پرهام دستم را گرفت. در آن روزها مشغول ویرایش آرزوهای بزرگ، شاهکار چارلز دیکنز، ترجمه زنده‌یاد ابراهیم یونسی بود.<sup>۱</sup> پرهام متن ویرایش‌شده و حروف‌چینی‌شده را برای نمونه‌خوانی به من می‌داد. در آن سال‌ها، ابراهیم یونسی، در جزء افسران توده‌ای، زندانی بود و در زندان تحصیل انگلیسی کرده و این کتاب را ترجمه کرده بود. صرف زندانی بودن مترجم، هر چند از نظر عقیدتی در یک خط نبودیم، احساس همدردی را در ما برانگیخته بود. بنابراین، کار را با علاقه پیگیری می‌کردم که هم حداقل خدمتی به یک زندانی بود و هم از داستان پریپچ‌وخم و شیرین لذت می‌بردم.

نکته‌ای که در جریان کار توجهم را به خود جلب کرد به‌خصوص نحوه ویرایش پرهام بود. می‌دیدم که کلمات و اصطلاحات مرحوم یونسی را بر جای می‌گذارد، در حالی که خودش نویسنده‌ای صاحب‌سبک بود و احتمالاً به‌راحتی می‌توانست کلمات بهتر و زیباتری جایگزین کند. در نیمه‌های غلط‌گیری نمونه‌های حروف‌چینی بود که متوجه شدم این کار پرهام آگاهانه و عامدانه است. او در حقیقت نمی‌خواست سبک نویسندگی مترجم را تغییر دهد. این درس از آن زمان دور تا امروز آویزه هوش و گوش من است و در کتاب‌هایی متعدد، شاید بالغ بر صد عنوان، که به‌خاطر مسئولیت‌هایم در انتشارات علمی و فرهنگی، فرزاد روز، کتاب روشن، نشر نی، و انتشارات آگاه ویرایش کرده‌ام، و همچنین در مورد مقالات فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران همواره این موضوع را رعایت کرده‌ام و به هیچ وجه تلاش نکرده‌ام که نوشته‌ها یا ترجمه‌ها را بنا به سلیقه خودم «بهتر» کنم! این درسی است که عمدتاً از پرهام آموختم و همیشه هم به همکارانم یادآوری کرده‌ام که رعایت کنند و اکنون هم به خدمت شما و همکارانتان عرض می‌کنم.

۱. شادروان ابراهیم یونسی در مقدمه مترجم در چاپ اول کتاب به نحوی بایسته از دکتر پرهام سپاس‌گزاری کرد.

اما، انتشارات نیل، به‌جز پرهام که ترجمه‌ها را از انگلیسی به عبارت آن روزها «ادیت» می‌کرد، ابوالحسن نجفی عزیز مسئول ویرایش کتاب‌های ترجمه‌شده از فرانسوی بود. به همت این عزیزان بود که انتشارات نیل (مخبرالدوله) گل کرد و به گل سرسبد ناشران تبدیل شد. یاد می‌آید که به‌خصوص مجموعه ده داستان بزرگ دنیا خیلی سوکسه پیدا کرده بود: کتاب‌هایی چون ژان کریستف، بابا گوریو، و دن‌کیشوت (با ترجمه زنده‌یادان م. الف. به‌آذین و محمد قاضی) که گمان می‌کنم معیارهای بالاتری در ترجمه رمان‌های خارجی به فارسی معرفی کردند. خاطرات از آن دوره زیاد است، ولی تا همین جا هم خیلی روده دراز کردم. می‌بخشید. یاد عزیزان از دست‌رفته همیشه با ماست و آرزوی سلامتی و طول عمر برای باقی ماندگان دارم.

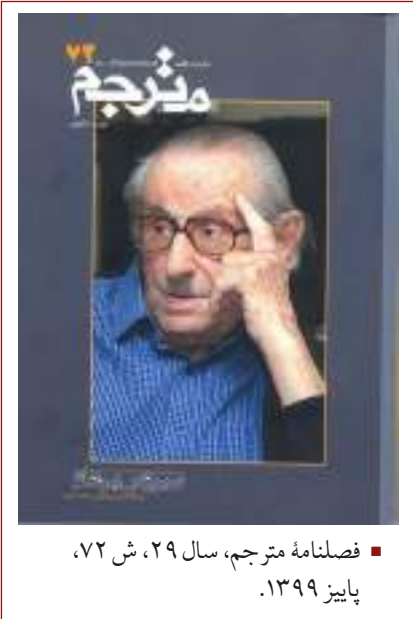


■ آرزوهای بزرگ، چارلز دیکنز، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نیل، ۱۳۴۶.

# رازگشایی از ترجمه و نقض حریم حرفه‌ای مترجم

مترجمان استقلال حرفه‌ای‌شان را از دست دادند و دیگر ترجمه‌هایشان بدون نظارت از زیر دستشان مستقیم به چاپخانه نمی‌رفت. از آن لحظه به بعد، دیگر حریم حرفه‌ای نداشتند چون فرد دیگری باید از ترجمه‌هایشان قبل از چاپ رازگشایی می‌کرد.

خالق آن لحظه کسی نیست جز سیروس پرهام.



## علی خزاعی فر

پژوهشگر، مترجم، نویسنده و استاد دانشگاه فردوسی مشهد، سردبیر فصلنامه مترجم

■ سال ۱۳۳۵ است. کتابی ترجمه شده به نام کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند. این کتاب به معرفی ۱۶ کتاب اثرگذار جهان در حوزه‌های مختلف علمی و ادبی می‌پردازد و هر کتاب را فردی ترجمه کرده که در رشته خودش سرآمد است، از جمله احمد آرام، امیرحسین آریان‌پور، احمد بیرشک، کاوه دهگان و سیروس سمیعی.

کتاب را داده‌اند به مرد جوانی که ۲۸ سال بیشتر ندارد و این مرد جوان هم بدون تعارف و بدون ملاحظه نام بزرگان، ترجمه‌ها را با اصل مطابقت داده و هزار و یک نکته ادبی و تطبیقی در متن ترجمه‌ها نوشته است. تصور کنید لحظه‌ای را که این مترجمان بنام با ترجمه به اصطلاح «ویرایش» شده‌شان روبه‌رو شده‌اند. ویرایش دیگر چه صیغه‌ای است؟ یعنی ما زبان مادری مان را بلد نیستیم؟ ویرایش تطبیقی چه معنی دارد؟ یعنی ما متن را نفهمیدیم و غلط نوشتیم؟ اگر من آن ویراستار بودم، هیچ دلم نمی‌خواست در آن لحظه آن‌جا می‌بودم. البته نمی‌دانم که مترجمان پیشکسوت و با سابقه که آن کتاب را برای فرانکلین ترجمه کردند وقتی چشمشان به اصلاحات ویراستار افتاد چه واکنشی نشان دادند ولی بی‌تردید آن لحظه را باید لحظه مهمی در تاریخ ویرایش در ایران به حساب آورد. از آن لحظه به بعد،

## روش نقد پرهام

■ مقاله‌هایی را که تحت عنوان نقد ترجمه در ایران منتشر شده‌اند می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نوع اول نقدهایی است که بر مقابله متن اصلی و متن ترجمه استوار است و یا مبنای داوری آن‌ها صرفاً زبان فارسی است و در هر حال احکام غلط یا درست صادر می‌کنند. نوع دوم نقدهایی است که بر اساس یک نظریه ترجمه، اعم از نظریه کلان یا نظریه خرد، به توصیف یا داوری درباره ترجمه می‌پردازند. نظریه کلان نظریه‌ای است که ناظر بر کل متن است، مثل نظریه‌ای در باب

۱. برگرفته از مقاله «سیروس پرهام، پیشگام در نقد ترجمه»، نوشته علی خزاعی فر، فصلنامه مترجم، سال ۲۹، ش ۷۲، پاییز ۱۳۹۹، ص ۱۶-۳.

دریافتن» باشد از او سلب می‌کند. در جایی از متن، پرهام همین معنی را با بیانی متفاوت و تصویری‌تر می‌گوید:

به فرض این‌که استنباط مترجم درست باشد، مرغ اندیشه خواننده را، که لااقل هنگامی که به‌سوی دنیای شعر می‌رود باید آزاد و پرگشوده باشد، به قفس می‌افکند و آن را وادار می‌سازد که به‌جای این‌که در اوج آسمان‌ها پرواز کند و نادیده‌ها را ببیند و به وجد آید، دانه‌هایی را که مترجم از جیب خود بیرون می‌ریزد برچیند!

واضح است که پرهام از منظر خواننده به ترجمه شعر می‌نگرد ولی نه اشاره‌ای به نظریه خواننده‌محور می‌کند و نه اشاره‌ای به نظریه روزن بلات (۱۹۷۸) در باب دو شیوه خواندن متن.

از دیگر نقدهای خوب پرهام دو نقدی است که بر دو ترجمه از آثار شکسپیر نوشته است: ژولیوس قیصر و مکبث. در ترجمه ژولیوس قیصر، به قلم فرنگیس شادمان، اظهارنظرهای پرهام به سطح خرد یعنی سطح واژگانی محدود نمی‌شود، بلکه سطح کلان متن، یعنی سبک را هم در بر می‌گیرد:

بدبختانه در بعضی موارد، که چندان هم محدود نیست، این دقت در ترجمه فقط به رابطه لغت و معنی محدود شده است. عبارات خشک و بی‌جان است و از روح شعر شکسپیر و طنینی که شایسته آن است تهی است. گویی که کلمات را بدون هیچ‌گونه احساس شاعران از کتاب لغت بیرون کشیده و کنار هم گذاشته باشند. همچنین بعضی جملات عاری از رنگ‌وبوی فارسی است. مثلاً «همچنان که من بهترین محب خود را برای خیر روم گشتم، همان خنجر را، وقتی که مملکت من از سر لطف مرگ مرا بخواهد، برای خویشتن دارم». و یا این‌که «اما من هیچ علت شخصی نمی‌شناسم که او را به تحقیر برانم». و همچنین «محتمل است که از وضع مردم خبری یافته‌اند». که باید «خبری یافته باشند» نوشت.

روش ترجمه. نظریه خرد نظریه‌ای است در باب ترجمه جنبه‌ای از متن، مثل نحوه ترجمه طنز یا گویش یا گفت‌وگو. در این نقدهای نظریه‌محور، منتقد تلویحاً یا تصریحاً احکامی صادر می‌کند دال بر مناسب بودن یا مناسب نبودن انتخاب مترجم. نوع سوم نقد ترکیبی از دو روش دیگر است. یعنی منتقد، هم در سطح خرد و هم در سطح نظری، به نقد ترجمه می‌پردازد. نقدهایی که پرهام بر ترجمه‌ها نوشته غالباً از نوع سوم است.

شاید یکی از بهترین و کامل‌ترین نقدهایی که پرهام بر ترجمه‌ای نوشته نقد او بر کتاب بهترین اشعار امریکایی باشد (سخن، دوره هشتم، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۳۸)، نقدی که روشنگرانه و شجاعانه است و تلویحاً بر نظریه‌ای درباره ترجمه شعر مبتنی است. این کتاب گزیده‌ای از اشعار شاعران امریکایی است به «ترجمه و نگارش» شجاع‌الدین شفا. پرهام در آغاز به این شیوه ترجمه شعر معترض است و می‌گوید:

نیمی از هنر شاعر در نحوه خاص بیان احساسات و اندیشه‌های اوست. مثلاً اگر شاعری بگوید: «اکنون عقاب اندیشه‌ام را بال و پر شکسته است» ولی یکی ترجمه کند: «اکنون اندیشه من دیگر یارای جولان ندارد و در گوشه‌ای بی‌حرکت افتاده است». راست است که هر دو مفهوم یکی است و مترجم اندیشه و احساس شاعر را به‌درستی به زبان دیگری برگردانده است، ولی آیا عبارت دومی از همان لطافت و ابهام خیال‌انگیز و زیبایی عبارت اول برخوردار است؟ از این گذشته، اگر قرار باشد که در ترجمه شعر تنها در بند معانی و مفاهیم باشیم و به الفاظ و شیوه بیان اعتنا نکنیم، پس چه تفاوتی میان شعر و نثر خواهد بود؟

تعبیر زیبایی «ابهام خیال‌انگیز» که پرهام به کار می‌برد بیانگر دیدگاه نظری او درباره ترجمه شعر است. به اعتقاد پرهام، ابهام شعر باید به ترجمه منتقل شود تا خواننده خود آن ابهام را تفسیر کند. اگر مترجم آن ابهام را تفسیر کند، لذت کشف را از خواننده می‌گیرد و ترجمه شعر دیگر خیال‌انگیز نیست. پرهام می‌گوید ابهام‌زدایی مترجم «حق خواننده را که همان لذت به‌حدس‌وگمان



# دکتر سیروس پرهام، بنیان‌گذار سازمان اسناد ملی ایران



## محسن روستایی

سندپژوه، پژوهشگر خط سیاق و  
فهرست‌نویس اسناد تاریخی

و در پی این امر بازدید از بایگانی‌های راکد وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در تهران دنبال شد و بررسی‌ها نشان داد که مقدار زیادی از پرونده‌های قدیمی و اسناد ملی و تاریخی در زیرزمین‌ها و انبارهای مرطوب و نامناسب به بدترین شکل روی هم انباشته شده است.

در این میان، نتیجه تحقیقات دکتر پرهام به همراهی مرحوم استاد ایرج افشار در مورد طرح تأسیس مرکز بایگانی راکد کشور، در تاریخ ۱۳۴۳/۱۰/۱ با شماره ۴۰۱۶۲، به تصویب وزیران وقت کشور رسید. ولی بنابر دلایلی طرح مذکور مسکوت ماند و عملی نشد... اصرار و پافشاری سیروس پرهام برای الزام اهمیت تأسیس آرشیو ملی، اهداف، وظایف تشکیلات آن، اصول و روش‌های امحای اوراق زاید ادامه یافت تا در نهایت نطفه اولیه تشکیل آرشیو ملی ایران را در تأسیس مرکز بایگانی کشور بررسی و از سال ۱۳۴۵ با پیگیری‌های سازمان امور اداری و استخدامی کشور و دکتر پرهام و فشار برخی از دستگاه‌های دولتی برای تعیین تکلیف اسناد راکد به دولت زمینه‌چینی شد تا در نهایت به تاریخ ۱۳۴۹/۲/۱۷ قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران براساس طرح مذکور به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

دکتر پرهام، پس از تأسیس سازمان اسناد، در اولین گام، اقدام به شناسایی اسناد کاخ گلستان مبادرت ورزید و هم‌زمان در همان سال به عنوان نخستین رئیس سازمان اسناد ملی ایران منصوب شد و تا سال ۱۳۵۹ عهده‌دار این پُست بوده است. وی، با حفظ سمت، به عضویت هیئت‌مدیره موزه فرش ایران و معاونت دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور انتخاب شد. در بهمن‌ماه ۱۳۵۹ از مشاغل دولتی بازنشسته شد و اما در عرصه‌های نقد و ویرایش و تدوین مقالات علمی و پژوهشی از هیچ تلاشی فروگذاری نداشته است.

از جمله فعالیت‌های مؤثر و چشم‌گیر دکتر پرهام شیرازی عضویت ایشان در کمیته خرید و ارزیابی اسناد و مجموعه‌های شخصی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران بوده است که به‌طور مشخص در دهه ۱۳۸۰ به منصفه ظهور رسید که در کنار مرحوم استاد ایرج افشار، استاد سید عبدالله انوار، کاوه بیات و، در مقاطعی هم

■ سیروس پرهام زاده سال ۱۳۰۷ در شهر شیراز است که هم‌زمان با روزگار جوانی در سال ۱۳۳۰ لیسانس علوم سیاسی را از دانشگاه تهران اخذ کرد و چهار سال بعد در رشته علوم سیاسی، از دانشگاه برکلی کالیفرنیا دکتری گرفت. وی در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ به‌عنوان نویسنده‌ای فعال با روزنامه تهران ژورنال همکاری کرد و در سال ۱۳۴۱-۱۳۴۰ به عنوان سردبیر همان روزنامه انتخاب شد.

دکتر پرهام شیرازی در سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ به عنوان کارشناس مسئول بررسی بایگانی‌های راکد وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی اشتغال یافت و از طراحان اصلی تأسیس سازمان اسناد ملی ایران در سال ۱۳۴۹ به شمار می‌آید که به همین خاطر برای تحصیل در رشته آرشیو به مدت دو ماه در انگلستان و شش ماه در آرشیو آمریکا دوره‌های آموزشی لازم را طی کرد. با تشکیل شورای عالی اداری کشور در سال ۱۳۴۱، مشکلات روزافزون تراکم پرونده‌های راکد، که گسترش فعالیت‌های دستگاه‌های دولتی بر حجم آن می‌افزود، بار دیگر مورد توجه کارشناسان امور اداری از جمله سیروس پرهام قرار گرفت و در دستور کار آن شورا قرار داده شد.

## عمر پربار



فرخ امیر فریاری

نویسنده، منتقد

■ آقای سیروس پرهام از برجسته‌ترین صاحب‌نظران در چند حوزه است. او کارش را با ترجمه و ویرایش و نگارش و نقد و مقاله آغاز کرد و چندین دهه است که حضوری پیوسته در پهنه فرهنگ ایران دارد.

بنیان‌گذاری سازمان اسناد ملی ایران، ویراستاری و ترجمه هنر ایران پوپ و کتاب شکوه ایران به انگلیسی در کنار ده‌ها اثر ارزنده دیگر کارنامه پرمایه عمر پربار اوست. وی همچنین از خبرگان در زمینه فرش ایران است و چند کتاب هم در این زمینه از او منتشر شده است. سالیانی پیش سخنرانی‌ای در نشر فرزانه درباره قالی ایراد کرد که با شنیدن آن چند مشکل من درباره چند و چون نقش‌های قالی حل شد و این نشان‌دهنده آن بود که چقدر بر موضع مسلط و تا چه اندازه در بیان آن تواناست.

چون خوشبختانه این فرصت را داشته‌ام که از نزدیک با ایشان هم‌صحبت شوم به چند ویژگی شخصی او نیز اشاره می‌کنم، شاید برای خوانندگانی که تنها آثارش را خوانده‌اند جالب توجه باشد.

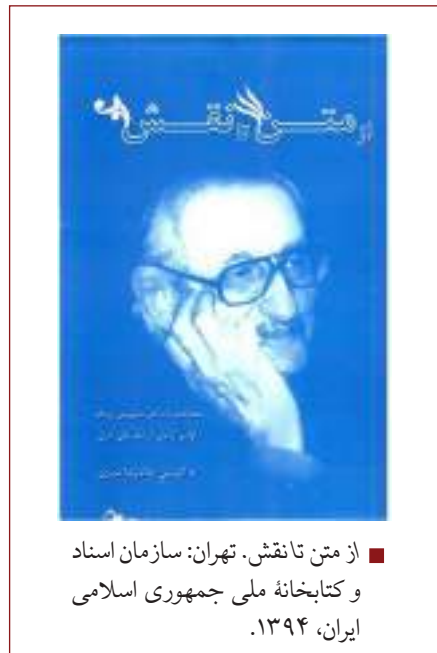
پرهام کارنامه سترگ پرباری دارد و شخصی است فروتن، خوش‌رو، مهربان و خوش‌صحبت. در پوشاکش خوش‌سلیقه است و بدون آن‌که در خوش‌پوشی افراط کند، به هماهنگی رنگ‌های لباسش توجه دارد. ویژگی دیگر پرهام ذائقه و سلیقه‌ای است که در شناخت غذای خود دارد و هم‌نشینی او بر سر سفره بر لذت‌بردن از غذا خوردن می‌افزاید. یک جمله او را در این باره به خاطر دارم که البته چندان بارفتار امروزی بسیاری اشخاص بر سر میز غذا همخوان نیست. او می‌گوید در مهمانی‌ها که چند نوع غذا سر میز است از یک نوع غذا بخورید!

که بنده به عضویت این کمیته افزون شدم، ایشان به خدمات ارزنده‌ای دست یافتند که در حافظه تاریخی این مرز و بوم ثبت خواهد شد.

به باور من، دکتر سیروس پرهام یکی از مفاخر و ماندگاران تاریخ معاصر ایران چهره‌های اجرایی، علمی، فرهنگی و پژوهشی است که به نظر می‌آید نقش وی به عنوان اولین رئیس سازمان اسناد ملی ایران و در فعالیت‌های آرشیوی از سایر جنبه‌های شخصیتی‌شان برجسته‌تر و تأثیرگذارتر بوده است.

اما بیان این موضوع را بر خود نیز فرض می‌دانم: «استاد و پژوهشگری در ژرف‌نگری و دقت‌نظر به پای ایشان لااقل این‌جانب کمتر دیده‌ام. و از دیگر سوی، نکته‌سنجی بجای او در ارزیابی اسناد و نوشته‌های علمی‌شان را برای خود نماد و الگویی تمام‌ناشدنی می‌دانم.»

خداوند بر عمر پربرکت ایشان بیفزاید!



■ از متن تا نقش. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴.

# استاد سیروس پرهام، اسطوره علم آرشئو



پیمانہ صالحی

پژوهشگر تاریخ شفاهی

■ سوم بهمن‌ماه، زادروز دکتر سیروس پرهام، استاد، نویسنده، مترجم، پژوهشگر، و بنیان‌گذار و نخستین رئیس آرشئو ملی ایران است. او فرهیخته‌ای است سخن‌دان و سخن‌سنج و یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های علمی و هنری، و از پیشگامان فرهنگ سده اخیر؛ بزرگ‌مردی از دیار علم و ادب که با دستان سبز و آفریننده‌اش حافظه مکتوب ایرانیان را بنا نهاد، با دم مسیحی‌اش به آن روح بخشید، برای رشد آن از جان مایه گذاشت و با اندیشه‌ای پویا، مترقی و رو به جلو موجبات شکوفایی و درخشش آن را فراهم آورد.

دکتر پرهام، از زمان تأسیس سازمان اسناد ملی ایران تاکنون، در هر جایگاهی، از ریاست سازمان، مشاورت و عضویت در شورای عالی اسناد ملی گرفته تا تدریس در دوره‌های آموزشی تخصصی و شرکت در جلسات مصاحبه تاریخ شفاهی عاشقانه در راستای تعالی این سازمان کوشیده است. اهتمام در شناسایی و خریداری نسخه اصلی متمم قانون اساسی، اعزام کارشناسان به سازمان ملل متحد برای شرکت در دوره‌های آموزشی علم آرشئو و بازدید از پیشرفته‌ترین مراکز آرشئوی اروپا و آمریکا، توجه به انتشار نشریه‌های تخصصی، تأسیس شورای عالی سازمان، شکل‌دهی به شورای اسناد ملی، آغاز به کار کمیسیون خریداری اسناد، برنامه‌ریزی به منظور راه‌اندازی کارگاه‌های مرمت و ضدعفونی اسناد، برقراری ارتباط با مراکز بایگانی راکد وزارتخانه‌ها، توجه به تعیین رابطان و کارشناسان اسناد

در مؤسسات و سازمان‌های گوناگون، تأکید بر ضرورت ارزشیابی و گزینش اسناد تاریخی، فراهم‌آوری شرایط مناسب به منظور حفظ و نگه‌داری اسناد، تلاش در راستای راه‌اندازی واحد تنظیم و پردازش اسناد، توجه به دسترس‌پذیری اسناد و مدارک برای عامه مردم، شناسایی روش‌های تشویق مردم برای اهدای اسناد خانوادگی به آرشئو ملی، و اقدام به منظور انتشار مجموعه‌های اسناد خانوادگی، این‌ها شمه‌ای از طرح‌های زیربنایی و میراث ارزشمندی است که با هدایت دکتر پرهام در سازمان اسناد ملی ایران به ثمر رسیده و بال و پر گرفته است.

استاد پرهام در سال‌های فعالیت حرفه‌ای‌اش در حوزه علم آرشئو، علاوه بر این‌که استوار و پرتوان ایستاد تا تکیه‌گاهی مستحکم برای علاقه‌مندانی باشد که به دنیای آرشئو و آرشئوداری گام نهاده بودند، در انتقال آموخته‌هایش به جوانان شوریده‌دل و دانشجویان مشتاق رشته نوپای مطالعات آرشئوی سخنی بود. آرشئو ملی برای او حکم فرزندی را دارد که بی‌نهایت دوستش دارد، قلبش برای آن می‌تپد و نگران آینده‌اش است. دکتر پرهام با سبک بیان و گفتار روشن، صریح و بی‌پیرایه‌اش، در قامت یک آرشئویست متخصص، به شاگردان و همکارانش می‌آموزد که هرگاه با انگیزه و علاقه و با تمام توان در جمع‌آوری، حفظ، نگه‌داری، اطلاع‌رسانی و انتشار اسناد مکتوب و ثبت و ضبط مصاحبه‌های تاریخ شفاهی در راستای انتقال دانش ضمنی شخصیت‌های منشا اثر در تاریخ معاصر قدم بردارند، به ساحت علم، فرهنگ و هنر ایران زمین خدمت کرده‌اند و نام آنان در زمره خادمان علم آرشئو در تاریخ این سرزمین ماندگار خواهد بود.

بخت آرشئو ملی ایران بلند بود که از موهبت حضور جانانه و جاویدان استاد پرهام بهره‌مند شد. آرشئویست‌های ایرانی خاطرات بسیار دلنشینی از هم‌صحبتی و درس‌آموزی از مکتب این استاد عالی‌مقام دارند و تا ابد به همکاری با او مفتخرند، به شاگردی‌اش خرسندند، به کسب فیض از گنجینه بی‌بدیل دانش او بر خود می‌بالند، بابت حضورش خداوند را شاکرند، به تکریم از او دست می‌افشانند، راهنمایی‌هایش را آویزه جان می‌کنند، و بلندای حضورش را ارج می‌نهند. نام دکتر پرهام تا همیشه تاریخ بر بلندای فرهنگ و هنر ایران می‌درخشد و روشنایی بخش راه‌آیندگان خواهد بود. سایه اندیشمند فرزانه و اسطوره آرشئو، بر تارک علم و فرهنگ ایران زمین مستدام باد.

## همراه خستگی ناپذیر



### مهناز مقدسی

پژوهشگر، ویراستار و عضو و هیئت‌مدیره  
انجمن صنفی ویراستاران

دشواری‌های گذشته از این مراحل اداری، بی‌مهری برخی همکاران، یاسی که از ناکامی چندین تلاش برای تأسیس تشکل ویراستاران سایه گسترده بود، همگی موجب شد که هیئت سه‌نفره مؤسس انجمن شکل بگیرد و من و آقای مهدی قنوتی در پی یاری‌گرفتن از بزرگان ویرایش باشیم. در این اثنا که شعله کم‌نور تأسیس این انجمن نیز آرام‌آرام رو به خاموشی می‌رفت، پیشنهاد دلگرم‌کننده استاد عبدالحسین آذرنگ برای کمک گرفتن از دو پیش‌کسوت ویرایش نور امیدی بود که به ما جانی دوباره بخشید.

دیدار با استاد منوچهر انور که محقق ناشدنی می‌نمود به واقعیت بدل شد و دو دیدار فراموش‌نشدنی و پر از مهر را برایمان رقم زد. اما پیشنهاد پیوستن به هیئت مؤسس انجمن را که طرح کردیم، استاد سیروس پرهام را بر خود ارجح دانست و حتی گفت که اگر نپذیرد، من او را به این کار تشویق می‌کنم.

برای دیدار با استاد پرهام، که نمی‌دانستیم چگونه میسر شود، با استاد کامران فانی مشورت کردیم. استاد فانی که همیشه مشوق ما بود برای هماهنگی این ملاقات پیش‌قدم شد تا در این دیدار هم دلتنگی خود را از سال‌ها ندیدن دکتر پرهام برطرف کند و هم ما را به سرچشمه مقصود برساند.

پنجم مرداد ۱۳۹۵ بود که به اتفاق استاد کامران فانی، با همسر هومن عباسپور و مهدی قنوتی، دیگر مؤسس انجمن، به منزل دکتر پرهام رفتیم. دو ساعتی در محضر ایشان بودیم و از سال‌های همکاری با انتشارات فرانکلین و سازوکار ویرایش برایمان سخن گفت و ما تشنگان شنیدن این خاطرات شیرین را غرق در لذت کرد. استاد فانی سخن را آغاز کرد و از تلاش‌های ما برای تأسیس انجمن ویراستاران گفت. دکتر پرهام، با همان دقت‌نظری که در همه امور داشت، از ما خواست که اطلاعات انجمن و اساسنامه و مدارک را در اختیارش بگذاریم و این شد که یک ملاقات دیگر برای هفته بعد ترتیب دادیم و فرصتی نیز که ایشان آن‌ها را مطالعه کنند.

تقریباً اواسط شهریور بود که استاد سیروس پرهام اجازه دادند که نامشان را در هیئت مؤسس انجمن

هر که نامخت از گذشت روزگار  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار  
رودکی

بیتی را که پایان‌بخش مقدمه استاد سیروس پرهام در مجموعه مقالات همگام با زمانه است در آغاز سخنم قرار می‌دهم و به احترام آموزگاری می‌نویسم که نسل گذشته و امروز از او آموخته‌اند و آیندگان نیز از او خواهند آموخت.

استاد سیروس پرهام تا مرداد ۱۳۹۵ برایم فقط نامی بود قابل احترام بر روی مقالاتی پرمحتوا و عمیق و کتاب‌هایی که تحسین همگان را برمی‌انگیخت. نامی که با انتشارات فرانکلین و انتشارات نیل و مجلات راهنمای کتاب و سخن گره خورده بود. هرگز تصور نمی‌کردم که روزی افتخار دیدارش را داشته باشم و بالاتر از آن، نامش را در بالای نام خود ببینم.

نزدیک به دو سال بود برای تأسیس انجمن ویراستاران در تلاش و تکاپو بودیم. جلسات مشورتی و جمع‌کردن پنجاه ویراستار و تهیه اسناد و مدارک برای اثبات این‌که این صنف بضاعت داشتن تشکل صنفی را دارند و نوشتن اساسنامه یک‌سال‌واندی به‌طول انجامید.

صنفي ويراستاران درج كنيم. يادم نمي‌رود كه شنيدن آن خبر از بهترين اتفاقات آن ايام بود، به‌ويژه كه بار سنگيني نيز بر دشمنان بود كه حرمت نامشان را نگه داريم و كاري نكنيم كه از ما برنجد.

به‌يقين اگر استاد سيروس پرهام، اولين ويراستار انتشارات فرانكلين و پايه‌گذار سازمان اسناد ملي، اين حمايت را نمي‌كرد و با حسن‌نيت و تشويق به تشكيل انجمن در جايگاه عضو هيت مؤسس قرار نمي‌گرفت، امروز از سومين تلاش براي تشكيل انجمن صنفي ويراستاران هم جز آرزويي نمي‌ماند.

حمايت مشاوره‌اي و بي‌دريغ بزرگان و پرايش و تشويق ويژه استادان كامران فاني، عبدالحسين آذرنگ، موسي اسوار، منوچهر انور و حضور پرمهر و مؤثر استاد سيروس پرهام به ما چنان قوت قلبي داد كه در تاريخ پنجم آبان ۱۳۹۵، با برگزاري نخستين مجمع مؤسسان، با حضور صد تن، انجمن صنفي ويراستاران را رسماً تاسيس كرديم و آرزويي كه دو دهه محقق نشده بود به ثمر رسانديم و امسال نيز اين انجمن را به انجمن صنفي سراسري ويراستاران بدل كرديم.

دقت نظر استاد پرهام و پيگيري امور انجمن، حمايت از فعاليت‌هاي آن، حضور در چندين نشست پربار انجمن، ملاحظه و مطالعه دقيق خبرنامه‌هاي انجمن بيانگر عنايت استاد پرهام به انجمن است.

با گذشت حدود شش سال از تشكيل اين انجمن

و حضور لحظه‌به‌لحظه‌ام در تمام فعاليت‌هاي آن، شايسته است بگويم بقا و اعتبار انجمن‌ها به اين عوامل پيوند مي‌خورد: سرشناس بودن و خوش‌نامي هيت مؤسس و هيت‌مديره، اخلاق‌مداري در سياست‌هاي انجمن، يك‌صدائي و همسويي هيت‌مديره، ارتباط با پيش‌كسوتان و صاحب‌نظران، ارتباط سالم با اعضا، داشتن تعامل با مراكز و سازمان‌هاي خصوصي و دولتي، بهره‌گرفتن از ديده‌گاه‌هاي نو، اهميت‌دادن به جايگاه صنفي و حمايت از افراد صنفي، استقلال از مراكز دولتي.

انجمن صنفي ويراستاران تا هميشه قدرشناس استاد سيروس پرهام خواهد بود كه نامش را بي‌دريغ در صدر نام هيت مؤسس قرار داد و به اين شكل صنفي هويت بخشيد.

اين جشن‌نامه كوچك كه در مدتي کوتاه فراهم آمد با يادداشت‌هاي گروه‌اي از دوستان و دوستداران استاد و برخي نوشته‌هاي ديگران كه پيش‌تر نوشته‌اند، همراه با چند مقاله مفيد و ارزشمند از استاد، به قصد قدرشناسي از لطف استاد سيروس پرهام تدوين شده و نيز تقديم هديه كوچكي به اين كوشنده فرهنگي و اين عالم بزرگوار.

سايه استاد پرهام، اين سرو سرفراز، بر جامعه فرهنگي کشورمان مستدام باد.



■ ديدار اعضاي هيت‌مديره با استاد پرهام.

از راست: بهروز صفرزاده، فريبرز مجيدي، مهناز مقدسي، هومن عباسپور، مهدي قنوايي.



## معمای «دکتر میترا»



نازنین خلیلی پور

مترجم، پژوهشگر، ویراستار و مدرس

■ مدت‌ها بود می‌خواستم دن‌کیشوت را با ترجمه محمد قاضی بخوانم، اما فرصت نمی‌شد تا این‌که دن‌کیشوت خود به سراغم آمد، البته این قدر هم با او خودمانی نبودم که بیاید در خانه‌مان، بلکه به آقای محمدعلی جعفریه، مدیر نشر ثالث، این‌طور پیغام داد: «برای چاپ جدید کتابم، آن را بده خلیلی پورنامی یک بار بخواند، بلکه این بنده خدا به آرزوی دیرینه‌اش، که خواندن کتاب من است، برسد و با دلاوری‌های من بیشتر آشنا شود!» من هم فی‌الوقت مقام اطاعت را به جا آوردم و گفتم به جای یک بار سه بار می‌خوانم و اما در آغاز ترجمه فارسی مقدمه‌ای بود به قلم «دکتر میترا» که همان اول بسم‌الله توجهم را به خودش جلب کرد. با خودم گفتم این خانم دکتر میترا چرا فامیل ندارد و چرا با اسم کوچک خودش را معرفی کرده است. افسوس می‌خوردم که کاش محمد قاضی زنده بود و می‌توانستم از هویت این دکتر میترا آگاه شوم. این پرسش همچنان پس ذهنم بود تا این‌که روزی خود دکتر میترا آمد سراغم و گفت: «فرزندم، من غریبه نیستم، من همانم که می‌گفتم معنای اول افسون دارد و خیلی‌ها حرفم را جدی نگرفتند و همچنان در افسونش گرفتارند.» حتماً می‌پرسید دکتر میترا چگونه آمد به سراغم و این‌ها را گفت. خوب از قدیم گفته‌اند جوینده یابنده است، نام

دکتر میترا رفته بود داخل ویژه‌نامه سیروس پرهام در فصلنامه مترجم.

بله، این «دکتر میترا» همان استاد سیروس پرهام است که باید هر مترجمی را که با معنای اول افسون شده است جریمه کرد که عین مشق شب از روی مقاله ایشان چند بار رونویسی کند. همان سیروس پرهامی که ترجمه و ویرایش ترجمه را خوب می‌شناسد و نقدهای مفیدی دارد، اما این دیگرانند که او را خوب نمی‌شناسند. همان سیروس پرهامی که در دانشگاه رشته ادبیات نخوانده، رشته انگلیسی نخوانده، اما دست برخی ادبیات‌خوانده‌ها و ترجمه‌خوانده‌ها را از پشت بسته. علوم سیاسی خوانده، کجا؟ امریکا! حالا هی برسید او کجا و ترجمه و ویرایش کجا؟ خوب حتماً یکی صدایش زده و در گوشش چنین نجوا کرده است که «به ندای دلت گوش ده» و البته که ندای دل هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند.

دکتر سیروس پرهام استادی نادیده است. حتماً که نباید استادان را از نزدیک دید، استادی استادان به دانششان است و به دیدن این و آن نیست. استادان واقعی با قلمشان با شاگردانشان حرف می‌زنند و این قلم تا ابد ماندگار است و شاگردانشان از همه اعصاب‌رند. از همین حالا دارم دویست سال دیگر را تصور می‌کنم که در کلاس‌های ویرایش ترجمه به سیروس پرهام ارجاع می‌دهند و از مقاله «افسون معنای اول» یاد می‌کنند (تصور کنید که این افسون چه طلسم ماندگاری دارد!) و حتی دوباره عده‌ای پیدا می‌شوند که می‌گویند مگر تصحیح خطای ترجمه کار ویراستار است و همین موقع است که روح خشمگین من ظاهر می‌شود و می‌گوید ای گمراهان، یاد کنید از پیشینیان و عبرت بگیرید، چه بسا ویراستارانی که صرفاً سرگرم فاصله و نیم‌فاصله بودند و آبرویشان بر باد رفت، همانا بدانید و آگاه باشید که ویراستار ترجمه خطاها را می‌باید، ترجمه را بررسی می‌کند و از نقد ترجمه غافل نمی‌شود. منتقد بودن را از سیروس پرهام فراگیرید و دکتر میترا را از باد نبرید.

## پرهامی که می‌شناسم



هومن عباسپور

پژوهشگر و نایب‌رئیس انجمن  
صنعتی ویراستاران

باحوصله، آرام، قدردان، تیزبین، نکته‌سنج، باذهنی وقاد و حافظه‌ای سالم. از بالیدن جوان‌ترها استقبال می‌کند و هر چه می‌گوید با صفا و صداقت و از سر خیرخواهی است. پرهام فقط یکی از آغازگران نقد ادبی در ایران نیست، فقط یکی از پیشگامان ویرایش در ایران نیست، فقط بنیان‌گذار سازمان اسناد ملی نیست، فقط یکی از برجسته‌ترین فرش‌شناسان ما نیست، فقط یکی از خوش‌قلم‌ترین نویسندگان و مترجمان و ویراستاران ایران نیست. افزون بر همه این‌ها، از معدود کسانی است که شایسته است الگوی اخلاقی و شخصیتی دیگران، به‌ویژه نسل میانه‌ای که من هم جزو شان هستم، قرار گیرد و امیدوارم من و هم‌سالانم، اگر به پیری رسیدیم، مثل او رفتار کنیم و در سال‌های پیری منش او را داشته باشیم. در این جهان نازیبای ما، پرهام از آن معدود گل‌هایی است که در این خارزار بالیده و جهان را به قدر خود زیباتر کرده است و چقدر خوشبختیم که او همچنان هست و در این کهنسالی همچنان می‌نویسد و راهنمایی‌مان می‌کند. گفتم، استاد عبدالحسین آذرنگ، برای تکمیل هیئت مؤسسان انجمن، استاد پرهام را پیشنهاد کرد و استاد کامران فانی، برای ابراز این پیشنهاد، بزرگوارانه همراه ما به خدمت استاد پرهام آمد ... استاد پیشنهاد را پذیرفت و حالا شش سالی از آن زمان می‌گذرد و در این سال‌ها همواره دست‌پدرانه‌اش را بر سر خود حس کرده‌ایم و همین ما را در راهمان استوارتر کرده است. سایه بلند اوست که سبب می‌شود ما و نسل‌های آینده ویراستاران خود را بانگیزه و مسئول بدانیم. تا هستیم، خود را وامدار او می‌دانیم. هر چه هست، زیر سایه او زاییم و بالیدیم، زیر سایه آن سرو سرفراز.

■ سیروس پرهام را از سال‌های جوانی‌ام می‌شناختم ولی هرگز او را ندیده بودم. کتاب‌هایی که دنیا را تکان دادند، رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، مقدمه‌اش بر دن‌کیشوت، و ترجمه اشعار والت ویتمن را از او خوانده بودم یا مرور کرده بودم. برخی از مقاله‌ها و نقدهای او را هم در مجلات خوانده بودم و آرزو می‌کردم روزی او را از نزدیک ببینم. گذشت تا در دوره کوتاه کشمکش‌ها، استاد عبدالحسین آذرنگ، برای تکمیل مؤسسان انجمن، استاد پرهام را پیشنهاد کرد و استاد کامران فانی، برای ابراز این پیشنهاد، بزرگوارانه همراه ما به خدمت استاد پرهام آمد. آن‌جا بود که ایشان را اولین بار می‌دیدم. با پای تازه از گچ درآمده ولی روی باز، مازق‌ترین لطف خود کرد. در آن دیدار و چند دیدار بعد، سیروس پرهام را انسانی یافتم دانشمند، مبادی آداب، با رفتاری اشرافی، سلیم‌النفس، متین،



■ دیدار با استاد  
فانی در دفتر  
انجمن، تیر  
۱۳۹۵.

بهاء‌الدین خرمشاهی<sup>۱</sup>

به روایت کیانوش کیانی هفت‌لنگ<sup>۲</sup>

### از فرش تا عرش و از سبزه تا ستاره

### سیروس پرهام؛ دریایی آرام

■ دکتر سیروس پرهام، شخصیتی که در عرصه علم و مدیریت و اخلاق و به‌ویژه تأثیرگذاری در حوزه اسناد و تأسیس آرشیو ملی ایران، شایسته نکوداشت و ارج‌گذاری درخور است. پرهام، علاوه بر تحصیلات و تحقیقات و پژوهش‌های ماندگارش، نخستین رئیس سازمان اسناد ملی ایران بوده است و نهالی که به همت او و تنی چند از فرهیختگان و دلسوزان حوزه مطالعات تاریخی و اسنادی در سال ۱۳۴۹ کاشته شد نیم قرن بعد به درختی تناور و سایه‌گستر تبدیل شد و پژوهشگران حوزه‌های گوناگون علمی از آن به‌طور گسترده‌ای بهره‌مند می‌شوند.

دکتر سیروس پرهام فرهیخته‌ای نام‌آشنا و دارای شخصیتی چندوجهی است. او مدیری مدبر، پژوهشگری ژرف‌اندیش، هنرشناسی برجسته و درعین‌داشتن دغدغه در حوزه‌های علمی و فرهنگی و غوغای درونی برای پیشرفت کشور، دارای ظاهری صبور و آرام است. از آن‌جاکه این‌جانب از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۵ به‌مدت یازده سال معاون سازمان اسناد ملی ایران و سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران بودم، تا حدی با کوشش‌ها و تلاش‌ها و اهداف و برنامه‌های استاد آشنایی دارم و به‌اختصار به هفت ویژگی ایشان، صرفاً در حوزه اسناد، می‌پردازم:

۱. روزنامه‌نگار و یکی از ارکان تأسیس سازمان اسناد ملی ایران؛
۲. نخستین آرشیویست؛
۳. نخستین رئیس سازمان اسناد ملی ایران؛
۴. تلاش در گردآوری، اهدا و خرید اسناد؛
۵. پژوهشگری دقیق و ژرف‌نگر در حوزه پژوهش‌های اسنادی؛
۶. منتقدی منصف در پژوهش‌های اسنادی؛
۷. حساس به سرنوشت اسناد ملی و تاریخی و سازمان اسناد ملی ایران؛

از خدای بزرگ برای ایشان سلامتی، بهروزی و طول

عمر مسئلت دارم. ■

■ آری در فهرستی که بیش از ۲۰۰ نام از بزرگان علمی/ هنری/ فرهنگی ایرانی در آن باشد، نام استاد فرزانه، جناب سیروس پرهام، در آن مندرج خواهد بود. در شخصیت علمی استاد پرهام چند خدمت و مهارت اصلی و اصیل وجود دارد:

۱. سند پژوهی که خدمات و زحمات ایشان در این زمینه و زمانه جنبه تأسیسی و اساسی دارد؛
۲. هنرشناسی و شناخت فرش و فرشینه‌ها، که در این زمینه آثار مهمی، اعم از کتاب و مقاله دارند، اما در زمینه هنر و به‌طور کلی، مهم‌ترین کوشش و سهم ایشان در سرویراستاری ترجمه سیری در هنر ایران، اثر جاودانه پوپ است که با پیوست‌ها در ۱۵ جلد با کوششی بیش از ۱۲ ساله آن را به سامان و پایان رسانده‌اند که چند سال پیش از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده و در سال ۱۳۹۴ به چاپ دوم رسیده است؛
۳. ادب پژوهی که کتاب اول ایشان در این زمینه رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات است که در سال ۱۳۳۴ منتشر شده و نه تنها کهنه نشده، بلکه به اثری «کلاسیک نوین» تبدیل شده است و مفیدترین مدخل برای شناخت ادبیات جدید معاصر ماست.

نثر و شیوه شیوای ایشان هم مزایای همیشگی و دلپذیر نگارش‌های ایشان است. شکر خدا که کمر همت به تدوین این مجموعه [همگام با زمانه] بستند و «خمار صدشبه»ی ما و هزاران خواننده را شکستند. ■

۱. تلخیص از مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی بر کتاب همگام با زمانه، مجموعه مقالات سیروس پرهام، ۱۳۹۸.

۲. تلخیص از کتاب بزرگداشت دکتر سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.

## منتقد ادبی پیشرو

وجود رهایی خود از قید وابستگی ایدئولوژیک به مکتب رئالیسم اجتماعی، چنان‌که در نقد و نظرهای او در سال‌های اخیر می‌بینیم، همچنان از پناه‌بردن نویسندگان معاصر ایران به عوالم خیالات شاعرانه و چشم‌پوشیدن بر واقعیات زندگی ناخرسند است. نقد تحلیلی او از داستان‌های نادر ابراهیمی و مجموعه داستان‌های محمد بهمن‌بیگی (بخارای من، ایل من) شاهدی بر این مدعاست.

پرهام گمان دارد که مایه اصلی داستان‌های کوتاه معاصر ایران انتقاد اجتماعی است که او آن را در آثار جمال میرصادقی می‌یابد. از نظر پرهام، برخلاف داستان‌های صادق چوبک، که درماندگی‌ها و بیچارگی‌های آدم را در طبیعت آن‌ها می‌جوید، منشأ اصلی مسائل و مصائب زندگی شخصیت‌های داستانی میرصادقی را ناشی از محیط اجتماعی آن‌ها می‌داند. پرهام هر چند در آثار میرصادقی ادراکی فلسفی نمی‌یابد، اما گمان دارد که او زندگی تجربه‌شده را به نمایش می‌گذارد.

ناگفته نماند که سال‌ها پیش پرهام در مقام منتقد ادبی صاحب‌نظر به جمال میرصادقی توصیه کرده بود که استعداد و ظرفیت هنری خود را در نوشتن رمان نیز به کار اندازد. ظهور رمان‌های میرصادقی در سال‌های گذشته می‌تواند گواهی بر به‌کار بستن توصیه منتقد دانا باشد. همچنان‌که نقد پرهام بر نادر ابراهیمی مبنی بر تجربه‌های گوناگون او در سبک‌های متفاوت حاکی بود از به‌هدر رفتن استعداد او در نویسندگی با این تمثیل زیبا «آویختن دست به هر پاره‌سنگی در کمرکش کوه مانع سقوط تواند شد، اما صعودی در کار نخواهد بود.» توصیه‌ای که نویسنده از دست‌رفته ما متأسفانه، به آن عمل نکرد.

ایرادی که پرهام بر قلم دلنشین بهمن‌بیگی نیز وارد می‌کند هشدار است بر دوری نویسنده از واقعیت عینی و پرواز به آفاق موهوم و خیالی، درحالی‌که او روایتگر سرگذشت انسان‌هایی است که داروندارشان را بر پشت چارپایانی بسته‌اند و هراس آوارگی و ستم سالیان را با خود می‌کشانند.

اما بهمن‌بیگی به تعبیر پرهام «با قدرت تصویر

■ سیروس پرهام از منتقدان ادبی پیشرو ماست که بیش از شصت سال پیش با انتشار کتاب رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات به نقد تحلیلی ما در ادبیات معاصر معنا بخشید. از دی‌ماه ۱۳۳۳ که پرهام کتاب خود را با نام مستعار «دکتر میترا» منتشر کرد زمان درازی نمی‌گذشت که نقد ادبی، در مفهوم علمی و اروپایی آن، در ایران پا گرفته بود؛ نقدی که بیشتر در تأثیر نظرگاه مکتب رئالیسم اجتماعی بود که بر افکار آن زمان روشنگران ترقی‌خواه ایران و جهان غلبه داشت.

پرهام در بخش اول رئالیسم و ضد رئالیسم کوشیده تا از اصول کار آثار بزرگ رئالیستی یاد کند و بر بنیاد همین اصول به تحلیل آثار نویسندگان بزرگ رئالیست قرن نوزدهم بپردازد، اما در بخش دوم کتاب از آن‌جا که اصول کار آثاری را که ضد رئالیست می‌دانست آسان نمی‌یابد، از جنبه‌هایی از کار آن‌ها یاد می‌کند تا خواننده خود بتواند تصور لازم را پیدا کند.

حقیقت این است که امروز پس از گذشت بیش از شصت سال خرده‌گرفتن از راه و رسم منتقدانی که مکتب‌های رمانتیسم و سمبولیسم و سوررئالیسم و به‌طور کلی مدرنیسم را در هنر و ادبیات حاصل‌گریز از واقعیت و منحنی می‌شناختند کار آسانی است؛ خاصه آن‌که گمان نمی‌کنم این منتقدان از جمله نویسنده رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات نیز امروز به عقاید پیشین خود پایبند باشد. درعین حال، باید حق‌گزار سیروس پرهام بود که در آن روزگار، به عنوان منتقدی برخوردار از عقل نقاد، به تحلیل آثار هنری و ادبی ایران پرداخته و خوانندگان ایرانی را با بخشی از آثار هنری و ادبی جهان، از منظر فکری خود، آشنا کرده است.

نکته درخور یادآوری دیگر این‌که پرهام، با

۱. تلخیص از کتاب بزرگداشت دکتر سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.

## زهره هدایتی<sup>۱</sup>

# یادداشتی در ذکر فضائل استاد سیروس پرهام

■ برای نسل من، به‌ویژه برای ما دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، دکتر سیروس پرهام نامی آشنا بود. ترجمه درخشان ایشان از گزیده اشعار والت ویتمن، شاعر بزرگ امریکایی، که نخست در اواخر سال‌های دهه ۱۳۳۰ به دو زبان منتشر شده بود در زمان دانشجویی ما کتابی مرجع در فن ترجمه (و البته نایاب) بود که خوشبختانه در سال‌های اخیر مجدداً بارها به چاپ رسیده است.

از سال ۱۳۸۳ در انتشارات علمی و فرهنگی کار آماده‌سازی مجموعه سیری در هنر ایران که سال‌های دراز بر زمین مانده بود به سرویراستاری دکتر پرهام آغاز شده بود و یک سال بعد از آن من نیز به‌عنوان دستیار سرویراستار به آن پروژه پیوستم. دکتر پرهام، به‌رغم ناملايمات و آشفتگی‌های آن روزگار و سهل‌انگاری‌های برخی مترجمان و ویراستاران همکار پروژه، این کار عظیم را هم «او» به‌وا می‌خواند و منابع و مراجع را می‌کاوید و با متخصصان امر در هر حوزه از کار رایزنی می‌کرد. دکتر پرهام، با دقتی زائدالوصف، به قول معروف، «مورا از ماست می‌کشد»؛ از آن‌جا که هم ادیب و زبان‌دان و هنرشناس است و هم بر تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین اشراف دارد و هم فرهنگ جهانی را خوب می‌شناسد، به ظرایف و دقایقی در متن نوشته‌ها متوجه است که پیش چشم هر کسی ظاهر نمی‌شود و باز از آن‌جا که عمده‌ترین حوزه تحقیق و تخصص ایشان قالی ایرانی است و در این زمینه از سرآمدان جهان است، نگاهی زیبایی‌شناسانه و هنرمندانه به کار دارد و ظرافتی و دقتی در کارش راه یافته که هر کتابی که زیر نظر او منتشر شده کم از اثری هنری نیست. طرح و رنگ و تاروپود همه تصاویر را در

و توصیف دقیق و نثر شیوای گرانبار از پیرایه‌های رمانتیسیم، بسیاری صحنه‌ها را اغراق آمیز و باورنکردنی می‌نمایاند.» از این‌رو، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که پسند پرهام بر اصول واقع‌گرایی در داستان‌نویسی چندان تغییری نکرده است.

نقد باریک‌بینانه سیروس پرهام را در بررسی‌های هوشمندانه‌اش از کتاب‌ها نیز می‌توان یافت. بررسی انتقادی او از کتاب هنر رمان نوشته ناصر ایرانی (مجموعه درس‌گفتارهای او) از جمله این آثار است. پرهام از این‌که مؤلف در کتاب خود از سبک رمان‌های نو از (رنالیسم جادویی تا مینی‌مالیسم) یادی نکرده و مبحث رمان روان‌شناختی و مکتب ساختارگرایی را فروگذاشته انتقاد می‌کند. انتقاد پرهام از مطرح‌نشدن آثار هنر و رمان‌نویسی مدرن در کتاب ناصر ایرانی گواه تجدیدنظر اوست در عقاید پیشینش در کتاب رنالیسم و ضد رنالیسم در ادبیات. ناگفته نماند سیروس پرهام از نخستین مترجمان معتبر و زبردستی است که آثار بارزشی را در زمینه شعر و داستان و پژوهش‌های هنر ایرانی از انگلیسی به فارسی برگردانده است. همچنین او را باید از نخستین ویراستاران کتاب دانست که فن ویرایش را در مؤسسه انتشاراتی فرانکلین بنیان گذاشت. از این‌رو، گفتارهای منتقد دانشمند درباره قوت و ضعف ترجمه‌های فارسی از انگلیسی همه از سر دانایی و آگاهی است. این گفتارها را باید به‌دقت خواند و آموخت و به کار بست.

و اما نمی‌توان این گفتار را به پایان برد و از نثر درست، دقیق و شیوای سیروس پرهام یاد نکرد. بی‌گمان نوشته‌های او را از نمونه‌های نثر فصیح معاصر فارسی باید دانست؛ نثری که دقت و درستی و اعتدال را در بیان معانی فدای زیبایی و شاعرانگی الفاظ نکرده است. به گمان من، این فضیلت پرهام را مرهون تسلطش به زبان انگلیسی باید دانست که نخست معانی را در ذهن خود می‌سنجد و آنگاه به‌آهستگی و شیوایی بر کاغذ ثبت می‌کند. زندگانی‌اش دراز باد که از خدمت‌گزاران بزرگ فرهنگ معاصر ایرانی ماست. ■

۱. تلخیص از کتاب بزرگداشت دکتر سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.



مد نظر می‌گیرد و درست درآمدن رنگ و دقیق چاپ شدن یک‌یک تصاویر در کتاب به همان اندازه برایش اهمیت و جایگاه دارد که صحت و سلامت کلمات و عبارات و جملات و معانی متن.

آنچه در بالا دربارهٔ ویژگی‌های کاری دکتر پرهام گفته شد نه از باب اغراق و مبالغه و تعارف که کاری است دشوار برای من، بلکه تنها بازگویی گوشه‌ای از مشاهداتم بود در این سال‌های استاد - شاگردی؛ والا بر من روشن است قدر و منزلت ایشان در کار پژوهش در هنر و انتشار کتاب‌های هنری و سایر اموری که ایشان بدان اهتمام کرده‌اند در این مختصر نمی‌گنجد و از عهدهٔ این قلم بر نمی‌آید. برای ایشان صحت و سلامت و طول عمر آرزومندم. ■

## رضی میری<sup>۱</sup>

## رازهای گنجینه نگارین پای سوده، پژوهشی سترگ و بی‌انتها

■ سال‌ها پیش، قبل از این که افتخار اولین ملاقات با نویسندهٔ کتاب دستبافت‌های عشایری و روستایی فارس را پیدا کنم، از طریق این اثر با آقای دکتر سیروس پرهام آشنا شدم. در ابتدای جلد اول این کتاب آمده است که این کتاب حاصل بیش از چهارده سال تتبع و جستار مستمر نویسنده است. بر کسی پوشیده نیست که دامنهٔ فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی دکتر سیروس پرهام بسی فراتر از جهان دستبافته‌هاست، اما بهانهٔ آشنایی نگارنده با استاد موضوع مورد علاقهٔ مشترکمان یعنی دستبافته‌های ایران بود.

علاقهٔ مشترک ما به قالی ایرانی عاملی بود تا در فرصت‌های ممکن و مقتضی در ملاقات‌های حضوری، مشترکاً، اثری برجسته و کمیاب را که توسط ایشان یا این حقیر کشف شده بود مورد مشاهده، مطالعه و تجزیه و تحلیل بصری قرار داده بر سر آن گفت‌وگو کنیم.

۱. تلخیص از کتاب بزرگداشت دکتر سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.

در این معاشرت‌ها و گاهی به دلیل هم‌سفر بودن، بیش از پیش دقت نظر و نکته‌سنجی و اشتیاق به پرسش و نقد را در ایشان دریافتم. علاوه بر تسلط استاد به ادبیات و نقد ادبی، دامنهٔ دانش و شناخت ایشان تنها به قالی ایرانی محدود نمی‌شود و تمامی آثار هنری از قبیل کاشی‌کاری، گچ‌بری، نگارگری، فلزکاری، قلم‌زنی، و نقاشی را نیز دربرمی‌گیرد. در تمام این موارد کوچک‌ترین جزئیات از دید استاد مخفی نمی‌ماند و مورد مطالعه قرار می‌گیرد. چند ویژگی برجستهٔ دیگر که همواره استاد را در نظر نگارنده خاص و آثارشان را یگانه می‌کرده از قرار زیر است:

اولین نکته و البته برجسته‌ترینشان طبع کمال‌گرا و حساسیت در حفظ امانت و دقت در صحت انتقال مطالب است؛

دومین ویژگی و شاید بارزترین تفاوت آثار دکتر سیروس پرهام با کتب پژوهشی دیگر نثر فاخر و شیرین فارسی و همچنین واژه‌سازی و ابداع عبارات ترکیبی در این زمینه تخصصی است؛

سومین ویژگی در جهان‌نگری دکتر پرهام فرارفتن به حیطهٔ شک و تردید است به جای فروافتادن در جزم‌اندیشی و تسلیم شدن به ورطهٔ یقین؛

چهارمین ویژگی در تمامی آثار این نویسنده تحلیل روش‌شناختی، تاریخی و زیبایی‌شناختی بصری خاصی است که از هر دستبافته ارائه می‌دهد. هرگز ندیده‌ام که در این شرح و تحلیل‌ها نکته‌ای هرچند کم‌اهمیت از چشم ریزبین و نگاه عمیق او پنهان بماند. به یک‌یک نگاره‌ها می‌پردازد و سعی می‌کند راز و رمزشان را بگشاید و تبارشان را بشناسد. برای یافتن وجه تمایز بین سبک‌ها لازم است تا نگاره‌ها کاملاً شناخته و از هم تفکیک شوند. باید دریافت که کدام ایل یا طایفه از کدام نماد بیشتر استفاده می‌کردند یا کدام یک از نقش‌ها در کدام منطقه و قبیله هرگز مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. کدام رنگ‌ها به کدامین مردم تعلق داشتند یا روش‌های بافت و نوع گره در فلان طایفه چه بوده است؛ و نهایتاً ویژگی پنجم طریق نگارش به‌منظور انتقال دقیق نتیجهٔ پژوهش است که شناخت را هدف گرفته است. این کتاب‌ها بدون تردید یکی از منابع آکادمیک

برای پژوهشگران جوان در رشته هنر ایران است و بدون شک تنها مرجع و منبع آکادمیک برای پژوهندگان در رشته دستبافته‌شناسی و فرش‌شناسی ایران به شمار می‌آیند. علی‌رغم وجود دانشگاه‌های متعدد فرش در ایران حتی یک کتاب مرجع برای تدریس در این رشته تألیف نشده است. در این حال، متأسفانه در هیچ دانشگاهی این گنجینه‌های ارزشمند مورد استفاده قرار نگرفته و نمی‌گیرند. سال‌هاست که کتاب‌ها در بازار کمیاب شده‌اند و به دلیل عدم شناخت آن‌ها و همچنین عدم تشخیص ضرورت برای تدریس در دانشگاه‌ها حتی توسط مدرسان، تقاضا و اقبالی برای تجدید چاپ نشده است.

نگارنده بر این باور است که دکتر سیروس پرهام از تبار پژوهشگران طراز اول جهانی است. او پنجره‌ای را به شناخت دستبافته‌ها گشود که پیشینیان و هم‌عصرانش نگشودند و روش و نقشه راهی را ارائه کرد که آیندگان بتوانند، به شرط لیاقت، روی شانه‌های فراخ او بایستند و دوردست‌ها و افق‌های گسترده فرهنگ را نظاره کنند. او پرسشگری است که می‌گوید کشف رازهای دستبافته‌ها تنها در سایه پژوهشی سترگ و نامتناهی میسر است.

استاد سیروس پرهام از نظر من بی‌گمان در ایران بی‌نظیر است و این نه اغراق است و نه ستایش. کافی است به ویرایش او در ترجمه کتاب سیری در هنر ایران که زیر نظر آرتر پوپ و فیلیس اکرم‌ن تألیف شده نگاه‌ی بیندازیم. تنها مدیریت این کار بسیار اهمیت دارد. او بی‌گمان در زمینه‌هایی مانند شناسایی بافته‌های فارس نظیری در جهان ندارد. با چنین توانایی و دانش ژرف و گسترده دارای خصائلی است که در روزگار ما کمیاب است.

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند! ■

■ نام سیروس پرهام در بنیان‌گذاری این سازمان [اسناد ملی ایران] همیشه جاودان می‌ماند و اوست که توانست با اصول و ترتیب صحیح پایه کار را بگذارد و به جمع‌آوری اسناد دولتی و خریداری اسناد از مجموعه‌های خصوصی بپردازد. اسنادی که از خانواده‌ها خریداری کرده کار بزرگ اوست و من که در طول مدت کار او، به‌علت مشارکت در جلسات کمیته تقویم (با همکاری اصغر مهدوی) و نیز در یک دوره از شورای عالی سازمان، شاهد خدمات دلسوزانه او بودم، باید به چنین توضیحی می‌پرداختم.

استاد ایرج افشار

مجله آینده، جلد هفتم، ص ۵۸۴



## به قلم استاد

- پستی‌ها و بلندی‌های پژوهش در هنرهای ایران
- زیر و بم‌های آهنگ ترجمه
- مسافران شتابان و مترجمان شتابزده

## شیوه انتقاد کتاب

• دکتر سیروس پرهام

گردآوری دیدگاه‌های زبده نویسندگان با موضوع «شیوه انتقاد کتاب»<sup>۱</sup> از ابتکارهای سردبیر مجله راهنمای کتاب بود که در چند شماره از این مجله منتشر شد و نکات ارزشمندی در آن مطرح گردید. در این جا شیوه نقد کتاب را به قلم دکتر سیروس پرهام آورده‌ایم.

«سوءتفاهم» استوار است. از همان ابتدای کار، جاهلی فن و هنر واحد نقادی کتاب را به دو نیم کرد و آن را «تقریظ و انتقاد» نامید و جاهلان دیگر، که این تفکیک من‌درآوردی را مناسب حال خود و موردپسند «ادبا» و «اهل قلم» یافتند، دودستی بر آن آویختند و هنوز که هنوز است ره‌ایش نکرده‌اند.

از این جا بود که این تصور نادرست پدید آمد که «انتقاد» نقطه مقابل «تقریظ» است: یا باید از یک اثر ادبی «انتقاد» کرد (بر آن تاخت) و یا باید آن را مورد ستایش و تمجید قرار دارد («تقریظ» کرد). بنابراین، رشته کار به دست کسانی افتاد که (صرف نظر از صلاحیت یا عدم صلاحیت ادبی) یا «دوست» نویسنده بودند یا «دشمن» او. به گفته دیگر، هدف اصلی نقد کتاب یا خرده‌گیری و بدگویی و عیب‌جویی بود یا مدح و ستایش و مدافعه، بی‌آن‌که هیچ‌یک از این دو «شیوه» به نحو تحلیلی و علمی با یکدیگر آمیخته شود. رفته‌رفته کار نویسنده این شد که برای «محکم‌کاری» ابتدا به سراغ شخصیتی سرشناس برود و کتاب خود را با مقدمه‌ای از او («مزین» سازد و پس از انتشار هم دست به دامن «دوستان» شود که «اثر» او را «تقریظ» کنند! حال اگر نویسنده خودش آدمی سرشناس و صاحب‌جاه بود چه بهتر، جمع یاران برای اثبات و تحکم

در کلیات «شیوه انتقاد کتاب» بحث کردن و گفتن و مکرر گفتن این‌که منتقد بایستی بی‌غرض و عالم در کار خود باشد، یا این‌که پیرو فلان مکتب نقادی باشد و یا فلان سبک انتقادی را سرمشق قرار دهد، کاری بیهوده نیست اما در وضع کنونی ما درد چندانی دوا نمی‌کند. نابسامانی و ناستواری و نادرستی نقد ادبی در ایران بیش از آنچه زائیده ناآگاهی از اصول فن و هنر انتقاد باشد ناشی از علل اجتماعی و تاریخی خاصی است که می‌توان گفت کم‌وبیش در روح هنری و ذوقیات ما عجین شده است. مادام که استنباط عمومی از انتقاد کتاب (و نه فقط استنباط نویسندگان انتقاد کتاب) از این علل تاریخی ریشه می‌گیرد و مادام که خوانندگان و نویسندگان و شاعران و هنرمندان درباره نفس انتقاد کتاب (صرف نظر از شیوه‌های گوناگون آن) سوءتفاهم دارند، دشوار است بتوان به این نابسامانی و آشفتگی سروسامان داد.

حقیقت آن است که انتقاد کتاب در ایران با یک سوءتفاهم بزرگ شروع شده و هنوز هم استنباط گروه کثیری از انتقاد کتاب بر پایه‌های جعلی و پوشالی این

۱. راهنمای کتاب، سال ۴، ش ۴، تیر ۱۳۴۰؛ بازنشر در: همگام بازمانه، مجموعه مقالات سیروس پرهام، با مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.

«مراتب صمیمیت» و «ارادت» خود قلم‌ها را به دست می‌گرفتند و خیل چاپلوسان و بادمجان‌دورقاب‌چین‌ها و فرصت‌جویان، برای یافتن راهی به دل «دوست»، در وصف کتاب نویسنده عالی‌قدر و صفات حمیده خودش و کتابش مدیحه‌ها سر می‌کردند.

بدیهی است که هیچ‌کس بی‌دشمن نیست و هر کس با دیگری خرده‌حسابی دارد. از این‌رو، کسانی که با صاحب کتاب عداوتی داشتند (باز هم صرف‌نظر از ارزش ادبی اثر و صلاحیت ادبی این دشمنان)، به قصد درهم شکستن هجوم دوستان نویسنده و ریختن آبروی او، قلم‌ها را تیز می‌کردند و چون از قدیم شنیده بودند که قلم حربه‌ای است بُرنده، همچون جنگاوران، صف‌آرایی می‌کردند و دست‌اندرکار یورش می‌شدند! بدیهی است که جنگ جنگ است و هیچ حد و حصری بر آن نیست. همین است که بازار درشت‌گویی و دشنام گرم می‌شد و سرانجام کار به جایی می‌کشید که چند تن او باش را اجیر می‌کردند که نویسنده بخت برگشته را «کتک» بزنند! دوستان نویسنده، که به جای پرداختن به اثر نویسنده، بیشتر به شخص او پرداخته و کوشیده بودند از طریق بزرگداشت او نوشته‌اش را بزرگ جلوه دهند، اکنون چوب «تاکتیک» نامردانه خود را می‌خوردند و در ناتوانی خویشان می‌دیدند که مخالفان به هجو و بدگویی از شخص نویسنده پرداخته‌اند و، در عوض نشان دادن معایب کتابش، به ضعف‌های زندگی خصوصی او و حتی به طرز غذا خوردن و یا لباس پوشیدنش حمله می‌برند! سرانجام، موج گران این ستیزه‌جویی ناجوانمردانه به جایی رسید که حتی پاره‌ای از هنرمندان و نویسندگان ارزشمند هم که به ادبیات اروپایی و نقد ادبی به مفهوم واقعی آن کم‌وبیش آشنایی داشتند به میان این گرداب ناروایی و انتقام‌جویی شخصی فرافتادند و یکی نقص بدنی نویسنده‌ای گرانمایه را مورد استهزاء قرار داد و دیگری اسم کوچک نویسنده‌ای را که بر کتاب دوستش انتقاد نوشته بود مسخره کرد! (فراموش نکنیم که از قرن‌ها پیش یگانه حربه انتقادی شاعران و ادیبان ما همان «هجویات» بوده است.)

این سیر تاریخی و نحوه استنباط و سوءاستفاده از نقد ادبی نتایجی بس ناگوار به بار آورد که آن‌ها را چنین

می‌توان برشمرد:

نخست این‌که عقیده عمومی بر این شد که هر کس از کتابی «انتقاد» می‌کند و «تقریظ» نمی‌کند بی‌شبهه غرض و مرض دارد. یا با شخص نویسنده «بد» است، یا کسی او را تحریک کرده و به جان نویسنده انداخته و یا این‌که مثلاً می‌خواهد از نویسنده باج مادی یا معنوی بگیرد. وگرنه محال است منتقدی صرفاً به خاطر تجزیه و تحلیل و ارزیابی یک کتاب یا اثر هنری به سراغ کتاب یا اثری برود و به انگیزه حرفه یا ذوقیات خود (و نه به انگیزه‌های دیگر) به آن بپردازد.

همین است که هنوز بیشتر هنرمندان و نویسندگان و مترجمان ما تاب نقد ادبی به مفهوم واقعی و بی‌آلایش آن را نمی‌آورند و آن را شمشیری زهرآلود می‌دانند که «دشمنان» و «حسودان» به رویشان کشیده‌اند. بارها، و حتی در همین مجله پیشرو راهنمای کتاب، دیده شده که پس از این‌که انتقادی بر کتابی نوشته شده، نویسنده و یا دوستان و اطرافیانش وظیفه خود دانسته‌اند که به «حمله متقابل» و لجن‌مال کردن نویسنده انتقاد کتاب بپردازند، چون حتی برای یک لحظه هم نتوانسته‌اند بپذیرند که منتقد جز شوق نقادی انگیزه دیگری نداشته و اگر در نحوه انتقاد به خطا رفته است بایستی با دلیل و برهان خطاهایش را پدیدار کرد و نه با ستیزه‌جویی و کین‌خواهی.

از سوی دیگر، نتیجه منطقی این سیر تاریخی پیدایش این پندار شد که ستایش و بیان سجایای یک کتاب نمی‌تواند صادقانه و بی‌آلایش باشد. انتقاد کتاب وسیله‌ای شد برای رسیدن به هدف‌هایی که فرسنگ‌ها از ماهیت خود کتاب به دور است. کسانی که هدف‌هایشان پست و بی‌مقدار بود این طریق تازه را راه بهشت زمینی خود دانستند و برای راه جستن به حریم صاحب‌قدرتان و دولتمندان آن را بهشتاب درنوردیدند. در اجتماعی که پیشرفت زندگی براساس «رفیق‌بازی» است، «تقریظ» بهترین وسیله رفیق‌بازی، و مدح کتاب (در این همه مطبوعات رنگارنگ) خوشایندترین شیوه چاپلوسی و «خودشیرینی» در محفل ادبا و دوستان شد.

همین دو سه سال پیش بود که اولین کتاب به‌اصطلاح انتقادی یکی از نویسندگان منتشر گردید.



## مسافران شتابان و مترجمان شتابزده<sup>۱</sup>

• دکتر سیروس پرهام

با آن‌که ترجمه از زبان‌های غربی بیش از یک قرن را در کشور ما پشت سر گذاشته و شمار کتاب‌ها و مقاله‌هایی که به فارسی برگردانده شده از چندصد هزار گذشته و عده مترجمانی که بیش از یک اثر به چاپ رسانده‌اند از عده نویسندگانی که مترجم نیستند پیشی گرفته، هنوز فراوان است ترجمه‌هایی که ملامت اشتباهاتی باشد برخاسته از نازل‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین و ساده‌ترین مراحل کار ترجمه.

ترجمه را البته معضلات و پیچیدگی‌ها و موارت‌های فراوان است. قدر و مقام مترجم از جهاتی و در مواقعی شاید برتر از نویسنده باشد و اندک نیست مواردی که مترجم «بالا تر نشیند». این بدان جهت است که مترجم از نعمت و موهبت «آزادی» بهره‌مند نیست. نویسنده و مؤلف آزادی اندیشه و آزادی احساس و آزادی انتخاب و آزادی عمل دارند. مترجم ندارد. خطاها و لغزش‌هایی که گاه مترجمان توانا را از جایگاه‌های بلند درمی‌غلطاند و به زیر می‌آورد کمتر دامن‌گیر نویسندگان توانا و حتی متوسط می‌گردد. درک درست اندیشه و احساس بیگانه‌ای چیره‌دست و انتقال نرم و آسوده مضامین و مفاهیم ناآشنا از قالبی به قالب دیگر و سر بلند بیرون آمدن از آزمایش توان فرسا و همیشگی «وفاداری به من»، به خودی خود کاری است بزرگ و گران‌قدر. چه رسد به نگاه داشتن ویژگی‌های سبک و آهنگ کلام و لحن خاص و صنایع لفظی و بدایع و ظرایف کلامی خاصی که آثار بزرگ ادبی بدان‌ها نامبردار است و سرفراز.

۱. نشر دانش، سال ۱۰، ش ۶، مهر و آبان ۱۳۶۹؛ باز نشر در: همگام با زمانه، مجموعه مقالات سیروس پرهام، با مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.

دوستان و نزدیکان و معاشران این نویسنده فریضه خود دانستند که قلم به دست گیرند و در ستایش «این معجزه ادبی» رساله‌ها بنویسند. روزنامه‌ها و خاصه مجلات هفتگی، که سال‌ها رنگ انتقاد کتاب به خود ندیده بودند، یکباره به جنبش درآمدند و یک صفحه تمام، با عکس و تفصیلات، به معرفی و مدح این کتاب و نویسنده آن اختصاص دادند. نکته اصلی این‌که هیچ‌یک از نویسندگان شش یا هفت مقاله‌ای که در ستایش این کتاب و نویسنده‌اش نگاشته شده بود سابقه‌ای در کار نقد ادبی و فن انتقاد نداشتند و حتی یک تن از آنان یکی از وکلای دادگستری بود که برای اولین و آخرین بار «انتقاد کتاب» می‌نوشت!

بازاری است آشفته و می‌پرسید چه باید کرد؟ بدبختانه پاسخ این پرسش، مانند همه پرسش‌های بزرگی که در زندگی ماست، مستقیماً به وضع اجتماعی ما بستگی دارد و مادام که شرایط اجتماعی برای رشد و نمو گروهی منتقد دلیر و شریف و دانشمند، که در تارهای عنکبوتی ترس و حسد و حسرت و زبونی و جاه‌دوستی و تنگ‌چشمی و رفیق‌بازی گرفتار نباشند، فراهم نیامده باشد نقد ادبی به سامان نخواهد رسید. آشکار است که نشریاتی مانند مجله راهنمای کتاب در فراهم آوردن «وضع مساعد» نقش بزرگی دارند، اما افسوس که ریشه این تباهی همه‌جا دیده است.



■ راهنمای کتاب، سال ۴، ش ۴، خرداد و تیر ۱۳۴۰.

اما در این نوشته ما را کاری نیست با دقایق و پیچیدگی‌ها و رموز کار ترجمه و دشواری‌های از کار در آوردن یک ترجمه خوب و روان و یافتن معادل‌ها و برابری‌های بجا و گویا و انتقال اندوخته‌های گران‌اندیشه و احساس از فرهنگی دیگر و زبانی دیگر به زبان و فرهنگ فارسی و پیراستن عبارات نامفهوم و آشفته و چگونگی بر دوش نهادن و به منزل رساندن آن «بار امانت» به‌غایت گران‌مردافکن. در این مقام نه پیچیدگی‌های دلالت معنی منظور است و نه تسلط بر هر دوزبان و نه بلاغت و فصاحت و نه روانی و شیوایی کلام و نه کندوکاو جانکاه از برای پیدا کردن رمز و ایهام و احساسی که در پشت برخی کلمات پنهان است و نه باز نمودن پیوندهای عاطفی نهفته‌ای که واژه‌ای را به واژه دیگر و عبارتی را به عبارت دیگر گره می‌زند. حتی کار کم‌وبیش مقدماتی مراجعه به فرهنگ لغت برای یافتن معانی و معادل‌های مناسب نیز مطرح نیست. آنچه مقصود این نوشته است آسان‌ترین و ساده‌ترین جنبه‌های کار ترجمه است که نه به تبحر لغوی و ادبی نیازمند است و نه به اهلیت علمی. حتی «معلومات عمومی» - در حد مسابقه‌های تلویزیونی و «تست»‌های کنکور دانشگاهی - نیز شرط لازم نیست. بی‌موردن این راه به‌راستی سراسر است و به‌نهایت هموار نه «کفش آهنین» می‌خواهد و نه «عصای پولادین». در این راه مترجم را حاجت به هیچ‌گونه محرک فکری و اندوخته ذهنی نیست و کافی است که الفبای لاتین را بشناسد و گاهی هم لغت‌نامه‌مانندی دم دست داشته باشد.

مشکل (اگر بشود آن را چنین خواند) مشکل برگرداندن اعلام جغرافیایی ایرانی است (اعم از جغرافیای طبیعی و سیاسی و اجتماعی) و نام‌های کسان از الفبای لاتین به الفبای فارسی در ترجمه کتاب‌هایی که نویسندگان مغرب‌زمین درباره ایران نوشته‌اند. مترجم این قبیل آثار نیازی به «آزادی انتخاب» و «آزادی عمل» ندارد و کارش جز این نیست که اعلام را به صورتی برگرداند که دقیقاً همان محل یا گروه اجتماعی موردنظر نویسنده شناخته شود، نه محل یا صنف و طایفه‌ای دیگر. این‌جا، در عین حال که کار مترجم تطابق لفظ به لفظ نیست، از انطباق لفظ با

«عین» و وجود عینی مشخص و معین‌گیر نمی‌باشد. تنها کار مترجم این است که ببیند این مکان همان جایی است که نویسنده رفته و این نام خاص به همان صورت ملفوظ و مضبوط زبان مردم سرزمینی هست که موضوع کتاب است.

طرفه این‌که «مشکل» برگرداندن اعلام به زبان فارسی مبتلابه عده زیادی از مترجمان است که مقام و مرتبه علمی و ادبی آنان هم‌تراز نیست. برخی در شمار مترجمان خوب هستند و برخی متوسط و برخی ضعیف. بر این اساس، میزان توانایی و ناتوانی مترجم (به قیاس ترجمه‌هایش) ربطی به ناتوانی او در برگردان نام جای‌ها و کسان ندارد. در این سراسیمه لغزنده خوب و بد و پرمایه و کم‌مایه عنان بر عنان می‌روند.

کسی که به کار ترجمه فارسی همت می‌گمارد (از توانا و پرمایه تا میان‌حال و ضعیف و کم‌مایه) قاعدتاً اصوات الفبا را خوب می‌شناسد و می‌داند که ما ایرانیان کورش هخامنشی را «سیروس» نمی‌خوانیم و «کمیشه» همان قمشه میانه اصفهان و ایزدخواست است و «مشهدی مرغاب» نمی‌تواند نام محل باشد و لابد منظور نویسنده فرنگی همان قصبه‌ای است که در نزد ما به «مشهد مرغاب» شناخته است. چگونه است که این آسان‌ترین مشکل‌ها مترجمان توانا را همان‌قدر به زحمت می‌اندازد که ناتوانان را؟ این چه آتشی است که خشک و تر را با هم می‌سوزاند؟

مقایسه ترجمه‌های خوب و متوسط و بد این واقعیت را آشکار می‌سازد که کیفیت ترجمه از این حیث هیچ فرق نمی‌کند. عیب کار جای دیگر است و زبان‌دانی اصلاً ملاک نیست. این درماندگی و «لنگی» توضیح و توجیهی جز شتابزدگی و سهل‌انگاری (و در مراحل بی‌دقتی و تبلی) ندارد. به گفته دیگر، مترجمانی از این سنخ چنان در کار اصلی ترجمه (یعنی درک مفاهیم و معانی و انتقال آن‌ها به زبان فارسی) درگیر می‌شوند و به تبوتاب می‌افتند و برای تمام کردن کار چندان ناشکیبا و کم‌طاقت هستند که از برگرداندن درست و دقیق نام‌های خاص غافل می‌مانند و این جنبه کار را به‌جد نمی‌گیرند و پاک از یاد می‌برند که سهو و تصحیف در انتقال اعلام از متنی به متن دیگر

گاه می‌تواند مصیبت‌بارتر از بر خطا رفتن در استدراک و انتقال مضامین و مفاهیم باشد.

برای این‌که دامنهٔ گفتار به کلی گویی و بحث انتزاعی محدود نماند سه کتاب تازه‌چاپ را به نموداری سه‌گروه ترجمهٔ خوب و متوسط و بد از کتاب‌هایی که دربارهٔ ایران نوشته شده‌اند پیش رو می‌نهم و مرور می‌کنیم:<sup>۱</sup>

الف) کتاب اول، که از این پس «الف» خوانده می‌شود، ترجمهٔ به‌نسبت خوب و درست و روان خانم مهین‌دخت صبا است از قالی ایران سی‌سیل ادواردز که پس از یازده سال چاپ دوم آن توسط انتشارات فرهنگسرا به سال ۱۳۶۸ فراهم آمده و در سال ۱۳۶۹ توزیع شده است.

ب) کتاب دوم، «ب»، ترجمهٔ متوسط و به هر حال قابل‌فهم و قابل‌قبول جلد دوم سفری به دربار سلطان صاحبقران است از دکتر هینریش بروگش سفیر امپراتوری پروس در ایران (۱۸۵۹-۱۸۶۱) که در دوران بیماری طولانی مترجم فقید آن، مهندس کردبچه، توسط «انتشارات اطلاعات» به چاپ سپرده شده و پس از مرگ آن مرحوم در اواخر سال ۱۳۶۷ انتشار یافته است.

ج) کتاب سوم، «پ»، سفرنامهٔ دکتر ویلز انگلیسی است (۱۸۷۰-۱۸۸۱) که با عنوان برساخته و نه‌چندان درست ایران در یک قرن پیش و به ترجمهٔ غلامحسین قراگوزلو توسط انتشارات اقبال در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است، با ترجمه‌ای اغلب نابهنجار و ابتدایی و بعضاً غلط و گاه مضحک که شاید یک صفحه هم خالی از اشتباه نداشته باشد.<sup>۲</sup>

۱. برای این‌که مقاله زیاد دراز نشود و سنجش اشتباهات نویسندگان و مترجمان آسان‌تر گردد، عجالتاً حیطهٔ بررسی را محدود می‌داریم به منطقهٔ میان اصفهان و خلیج فارس که مسیر هر سه نویسنده بوده است. این نیز هست که گاه نویسنده اصلی در ضبط اعلام راه خطا رفته و مترجم زودباور را به دنبال کشانیده که شرح آن در جایگاه خود بیاید. در فهرست اشتباهات هر کتاب هرگاه که اشتباه نویسنده واضح و محقق بوده است با علامت \* مشخص گردانیده‌ایم.

۲. به نمونهٔ مشتئی از خروار، در صفحات ۶۶-۶۷ کوزهٔ قلیان «کاسهٔ قلیان» خوانده شده است و چنته «جاتنای» و «دستهٔ چیتی‌ها اغلب از چوب میوه، به‌خصوص از گیلان و آلبالو ساخته می‌شوند» و مردی هست «کلاه‌پوستی به سر با کتی از داخل قهوه‌ای و از بیرون آبی‌رنگ»، که لابد همان کت آبی‌رنگ آستر قهوه‌ای باشد. و در همین کتاب است که کشور سوئیس را «سوئیت‌زولاند» نوشته‌اند و کشور برمه را «بورما» و کورش هخامنشی را «سیروس» و در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۵ توضیح داده‌اند که «به زبان فرانسه او را کوروش می‌خوانند.» (۱)

در محدودهٔ جغرافیایی موردبررسی اشتباهات نویسندگان و مترجمان بدین شرح است:

### • کتاب «الف»

(۱) «آئینهلو» (که جز در متن و فهرست اعلام در نقشهٔ صفحهٔ ۳۲۵ نیز به خط نستعلیق خوش به همین املا ثبت است) = اینالو/ اینالو، از ایلات خمسهٔ فارس

(۲) «اقدار» = ایگردا/ ایگدیر، از طایفه‌های ایل

قشقایی

(۳) «برداشیر» = بردشیر/ بردسیر کرمان

(۴) «تواج» = تَوَج، از شهرهای فارس قدیم

(۵) «جیره» = چِرِه/ گره، از شهرهای فارس

(۶) «سرنده»\* = سیوند فارس

(۷) «قانی» = طایفهٔ غنی/ ابوالغنی از ایل عرب

فارس

(۸) «کرفتار» = (در اصل «کَرَفْتَر»\*) = کافتار، از

آبادی‌های دهستان خنگشت فارس

(۹) «کلرد»\* = کُلْمَبی/ کُلْمَبه‌ای، از طوایف ایل

باصری

(۱۰) «کوتلو» = قُتْلُو، از طایفه‌های افشار کرمان

(۱۱) «کوه گلو» = کوه گیلو/ کوه جیلو/ کوه گیلویه/

کهگیلویه

(۱۲) «گشنگان»\* = گشنگان، روستای حاشیهٔ

دریاچهٔ مهارلو

### • کتاب «ب»<sup>۳</sup>

(۱) «تخت باغ»\* = باغ تخت شیراز

(۲) «تنگ تورکان» = تنگ ترکان فارس

(۳) «خانه زنجان» = خانه زنیان فارس

(۴) «خانه» (۴۳۱)، «خوزه» (۴۳۱)، «خون خور»

(۴۹۴-۴۹۶) = خانه خورهٔ فارس

(۵) «صیدون» = سیدان، دهستان خضربک،

شهرستان شیراز

(۶) «کهرود»\* = کوه‌رنگ اصفهان

(۷) «ماچار» = ماهیار/ مهیار، کاروان‌سرای شاه

عباسی میانهٔ اصفهان و شهرضا (قمشه)

(۸) «وهشاره» (۴۲۳)، «دهشاره» (۵۰۱) و هر دو

۳. در کتاب‌های «ب» و «پ» گاه لفظ واحد به چند صورت ضبط است. شمارهٔ صفحهٔ این موارد در میان دو ابرو آورده شده است.

ضبط در فهرست اعلام = وشاره، آبادی میانه شهرضا و ایزدخواست

• کتاب «پ»

- ۱) «خانه خورا» = خانه خوره (ردیف ۴ از کتاب «ب»)
- ۲) «خانزیفیان» (۳۸۳)، «خانه زینیان» (۴۳۷)، «خانه زینیان» (۴۳۷) = خانه زینان (ردیف ۳ از کتاب «ب»)
- ۳) «دالکیه» (۳۸۱)، «دالیکی» (۴۲۷) = دالکی، شهرستان بوشهر
- ۴) «سورمه» = سورمق، شهرستان آباد
- ۵) «شورستان» \* = شورجستان، میانه ایزدخواست و آباد
- ۶) «قومآباد» \* = قادرآباد، میانه سیدان و مشهد مرغاب
- ۷) «کاماریج» = کامارج، شهرستان کازرون
- ۸) «کمیشه» (۲۶۰)، «کومیشه» (۴۲۷) = قُمِشه / شهرضا
- ۹) «کنار تخت» = کُنار تخته، شهرستان کازرون
- ۱۰) «مشهدی مرغاب» = مشهد مرغاب فارس

پیداست که در موارد یادشده تمامی بار گناه بر دوش مترجم نیست. نویسندگان، کم یا بیش، در این خطاکاری سهمی دارند و شک نیست که در ضبط برخی نام‌ها سستی و سهل‌انگاری روا داشته‌اند. اما، این هست که قصور ایشان را به ایرانی بودن و فارسی ندانستن ایشان می‌توان بخشید و شاید هم به مسافر بودنشان (نویسندگان «ب» و «پ»)، که مسافر و جهانگرد شتابنده‌اند و آنان را مجال آن نیست که نام هر آبادی سر راه را از چند تن بپرسند و بر گوش خود اعتماد نمایند و با دقت و حوصله آوانویسی کنند. سفرنامه‌نویسان سده‌های گذشته که خطر می‌کرده‌اند و راه‌های صعب و پرخطر را بر پشت اسب و قاطر درمی‌نوردیده‌اند و هیچ معلوم نبوده که تا آبادی بعدی زنده بمانند، بیش از آن همدردی ما را برمی‌انگیزند که به لحاظ کوتاهی در ضبط درست اعلام سرزنششان کنیم و لغزش‌های لفظی ایشان را به دیده اغماض ننگریم. وانگهی، این

مسافران سده نوزدهم میلادی هنگام تدوین و به چاپ سپردن سفرنامه‌هایشان بر منابع و مأخذ و فرهنگ‌ها و نقشه‌ها و اطلس‌های امروزی دسترسی نداشته‌اند تا ضبط‌های نادرست یادداشت‌هایشان را بپیرایند. فرق باید گذاشت میان دکتر بروگش و دکتر ویلز جهانگرد و سی‌سیل ادواردز فرش‌شناس که قصدش جهانگردی و سفرنامه‌نویسی نبوده و در کار تحقیق راجع به هنر و صنعت قالی‌بافی ایران اهتمام می‌ورزیده است. ادواردز در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم راهوارترین مرکوب بیابان‌پیمای آن زمان (لندروور) را زیر پا داشته و صدها کتاب مرجع زیر دست و فرصت کافی در کنار و می‌توانسته ضبط‌های سرسری و نادرست را درست گرداند. (کتاب ادواردز پس از مرگش منتشر شد و شاید در اوان چاپ بیمار و بستری بوده و به هر حال اجل مهلتش نداد که در چاپ‌های بعدی تجدیدنظر نماید). قصور و کوتاهی، یا حتی گناه و تقصیر این نویسندگان را بشود یا نشود شست، لکن تقصیر و گناهی که بر این آثار ترجمه‌شده نقش بسته است پاک‌شدنی نیست. هر سه مترجم ایرانی هستند و فارسی‌زبان و قبح غفلت و کوتاهی آنان در درست نکردن ضبط‌های نادرست هیچ کم از قبح تصحیف و نادرست نوشتن ضبط‌های درست نتواند بود. از جهتی، اگر در عالم نویسندگی تصحیف نویسنده، به تعبیری، گناه باشد تصحیف مترجم به‌یقین گناه کبیره است در قلمرو ترجمه. مترجمی که لفظ درست متن را نادرست می‌نویسد مرتکب دو گناه می‌شود: گناه ناحق نمودن حق نویسنده و گناه گمراه کردن خواننده. دامنه گناه گسترده‌تر می‌گردد آن‌گاه که در نظر آوریم ناتوانی خواننده را در فرق نهادن میان اشتباه نویسنده و اشتباه مترجم. برای خواننده چه تفاوت می‌کند که نام یک شهر یا طایفه را نویسنده به اشتباه آورده باشد یا مترجم؟ تحریف و تصحیف کار خود را می‌کند، خواه مترجم روا داشته باشد خواه نویسنده.

خیانت به نویسنده، خاصه در کشور ما که حقوق طبع نویسندگان خارجی محفوظ نیست، بی‌صداست و شاید همواره پوشیده بماند. اما، خیانت به خواننده به‌یقین بی‌صدا نمی‌ماند و بسا که بی‌عقوبت هم نماند، خاصه آن‌جا که جمعیتی از گروه خوانندگان خود صاحب حق

باشند و تصحیف و تحریک مترجم تحقیر حیثیت اجتماعی و تاریخی آنان را باعث آمده باشد.<sup>۴</sup>

با این همه، در این مرحله نیز فرق است میان مترجمان این سه کتاب، همچنان که میان نویسندگان سه‌گانه تفاوت درجهٔ قصور و تقصیر ملحوظ بود. مترجم کتاب «الف» ده سال پیش، به هر دلیل و عذر موجه یا ناموجه، شتابزده بوده و بر او غفلتی رفته و ملتفت ضابط‌های نادرست نویسنده و برگردان‌های نادرست‌تر خویش نگردیده است. حتی اگر در عرض این ده سال یک نفر هم یکی از اشتباهات او را متذکر نشده باشد، آیا خود مترجم نباید پیش از تجدیدچاپ زحمت دوباره خواندن کتابش را بر خود هموار سازد؟ هر چه باشد، یک دهه، آن هم در دورانی که صدها مأخذ تازه به فارسی و زبان‌های دیگر به دسترس آمده، مدت کمی نیست و فرصتی است که نه یک خطا که صدها خطای خود را دریابیم و درست کنیم. به فرض محال که مترجم در طول این دهه چشم و گوش را بر همه چیز بسته بوده؛ آیا ناشر چاپ دوم هم جز این نمی‌توانسته که چند عکس رنگی لابه‌لای صفحات بچسباند و تمامی متن چاپ اول را بی‌دغدغه و بی‌کم‌وکاست به لوح محفوظ «افست» بسپارد؟ (این عذر بدتر از گناه متصور است که بگویند تجدیدنظر در متن و حروفچینی دوباره هزینهٔ تجدیدچاپ را زیاده سنگین می‌کرد. قبول. آیا نمی‌توانستند درست‌نامه‌ای تک‌برگ الصاق کنند؟) این جاست که پای ناشران هم به میان می‌آید و قصور و تقصیر و گناه ایشان نیز. خاصه که هیچ‌یک از این سه کتاب کتابی نبوده که چند مترجم شتابزده و چند ناشر دستپاچه برای «هر چه زودتر درآوردنش» به مسابقه‌ای بی‌قانون ایستاده

باشند و سرودست بشکنند تا از این حیث عذری نیمه‌موجه باشد.

دست‌اندرکاران می‌دانند که مرحوم مهندس کردبیچه ترجمهٔ جلد دوم سفرنامهٔ دکتر بروگش را در بستر بیماری به پایان برد و اجل مهلت نداد که نمونه‌های مطبوعه را ببیند. اگر مترجم فقید چند سال دست‌به‌گریبان بیماری نبود و فرصت می‌یافت تا نمونه‌ها را بخواند، شاید بسیاری ضابط‌های نادرست را تصحیح می‌کرد. (لااقل ضابط‌های نادرست به چند صورت چاپ نمی‌شد). آیا ناشری که کتاب مردی بیمار و افتاده در بستر مرگ را به چاپ می‌سپارد و می‌داند که او را از همه چیز دست کوتاه است، نباید آن مایه انصاف و وجدان حرفه‌ای داشته باشد که اگر متن ترجمه را به ویراستاری مبتدی نمی‌سپرد دست‌کم به یک مصحح حرفه‌ای واگذارد؟ آیا مسئولیت ناشر به همین پایان می‌پذیرد که کاغذ را به چاپخانه برساند و نوع حروف را معین کند و صورتحساب را بپردازد؟ آیا تا زمانی که مترجمان همچنان شتاب‌زده‌اند و ناشران دستپاچه، و این و آن را غم آن نیست که خواننده چند بار سر بر دیوار می‌کوبد، کار ترجمه و نشر در این سرزمین به سامان خواهد رسید؟



■ نشر دانش، سال ۱۰، ش ۶، مهر و آبان ۱۳۶۹.

۴. «آینه‌لو» خواندن ایل جنگاوری که دلاورانش تا چند قرن پیش در رکاب شاهان بوده‌اند و بیش از چهارصد سال است که نامش در متون تاریخی مکرر در مکرر آمده و در سال‌های اخیر چندین بار نام افرادی از این دودمان چندهزار نفری را در خبرها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، هم وهن‌آور است (دست‌کم از چشم مردمان این‌الو) و هم از حیث زشتی و قباحیت چندان کم از آن نیست که قونیه را، که فرنگیان Konya می‌نویسند، ما نیز به همان لحن بخوانیم و بنویسیم! (البته، ادواردز بی‌نوا نام ایل را دقیق و درست نوشته و این مترجم است که «این‌الو» را بی‌معنی انگاشته و چنین پنداشته که لابد در اصل «آینه‌لو» بوده و ادواردز ملتفت نشده!)



# در گیرودار شناخت هنرهای ایران

• دکتر سیروس پرهام

هنر دربارهای ایران، ابوالعلاء سودآور، ترجمه ناهید محمد شمیرانی، ویرایش عبدالرضا دهقانی، نشر کارنگ، ۱۳۸۰، ۴۲۳ صفحه، مصور رنگی.

اگر نخواهم زیاده سخت بگیریم (و خواهم دید که نمی‌توان هم آنقدرها سخت گرفت)، کمترین معیار جز این نتواند بود که دو مترجم و دو ویراستار دست‌اندرکار باشند؛ یک مترجم و یک ویراستار برای دوران پیش از اسلام و یک مترجم و یک ویراستار برای پس از اسلام. این حداقل، بدین ملاحظه است که تاریخ هنر ایران بسیار پر دامنه و پرنشیب و فراز است؛ در عین تداوم و پیوستگی کم‌مانند، پراکندگی تاریخی و جغرافیایی و قومی کمابیش بی‌مانند دارد، و در مقایسه با هنرهای جوامع متمدن کهنسال چندگونگی و تنوع تقریباً بی‌بدیل.

با این مقدمه، جای بسی تأسف است که تألیف پربار و پرارزش ابوالعلاء سودآور، که در سال ۱۹۹۲ به زبان انگلیسی و به بهترین طرز ممکن در آمریکا به چاپ رسیده، به صورتی به زبان فارسی چاپ و نشر شده است که نقد و بررسی تحلیلی مطالب کتاب را مجال نیست و نگارنده خود را ناگزیر می‌یابد که از آغاز تا پایان این مقاله دراز به بررسی و نقد ترجمه فارسی بپردازد و چیزی از خود کتاب نگوید. بار این افسوس گران‌تر می‌شود آنگاه که به یاد می‌آوریم که کتاب ویراستار هم داشته و به سرمایه‌ناشری چاپ و نشر شده که خود اهل تتبع و تحقیق است.

چندی است که نگارنده این سطور بر این باور تعصب‌آلود پای می‌فشارد که، در این مرحله از تحول فرهنگی جامعه ما، ترجمه کتاب‌هایی که درباره هنرهای ایرانی به زبان‌های دیگر به چاپ رسیده رویدادی است بسیار با اهمیت که شاید برای فارسی‌زبانان به همان اهمیت تدوین و نشر متن اصلی این کتاب‌ها باشد. سخت نیازمندیم که این آثار به فارسی برگردانده شود، درست و دقیق و کامل، بدان‌گونه که بر دانش ما بیفزاید و دامنه آگاهی‌های ما را گسترده‌تر سازد، نه این‌که مایه سردرگمی و چه بسا گمراهی شود و به جای سود زیان رساند.

گفتن ندارد که ترجمه و ویرایش کتاب‌هایی از این دست با ترجمه و ویرایش داستان و رمان و نمایشنامه و شعر و سفرنامه و زندگی‌نامه ... فرق بارز دارد و علاوه بر تسلط بر هر دو زبان، مستلزم دانش تخصصی و کار پژوهشی و حوصله علمی است. به بیان صریح‌تر، برگرداندن و پیراستن کتاب‌هایی که مشتمل بر رشته‌های هنری متعدد و ادوار تاریخی متفاوت باشد، نه کار یک مترجم است — هرچند توانا و زبان‌دان — و نه کار یک ویراستار — هرچند موشکاف و پروسواس.

۱. نشر دانش، سال ۲۰، ش ۱، بهار ۱۳۸۲؛ بازنشر در: همگام با زمانه، مجموعه مقالات سیروس پرهام، با مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.

اسفناک‌تر این‌که مترجم و ویراستار و ناشر بخت آن را داشته‌اند که کتابی به مراتب بهتر و پیراسته‌تر و سودمندتر به هم رسانند، اگر کار خود را با مؤلف ایرانی کتاب در میان می‌نهادند و از او می‌خواستند که سهوها و کاستی‌های ترجمه فارسی اثر خود را از میان بردارد و یا دست کم به حداقل مجاز برساند؛ خصوصاً که بخش عمده مستندات مؤلف، از شعر و نثر، از متون و منابع فارسی به زبان انگلیسی برگردانده شده، که اگر اصل آن‌ها هم در ایران به دسترس نمی‌آمد، رساندن نسخه‌های عکسی به مترجم و ویراستار و ناشر دشوار نبود. (البته، این نیز هست که همکاری نویسنده — هر نویسنده‌ای — در ترجمه کتابش مشروط بدان است که کار ترجمه و ویرایش از بن سست و سرسری و شتابزده نباشد.) افسوس که هم ترجمه بی‌بندوبار و سهل‌انگارانه و غیرحرفه‌ای است هم ویرایش. به یقین، صفحه‌ای نمی‌توان نشان داد که خالی از اشکال باشد. ویرایش چنان است که گاه ظن آن می‌رود که ویراستاری کتاب وانمودی و نمایی و صوری باشد. حتی گاه جای آن است که در وجود عینی ویراستار شک شود و پنداشته شود که نام ویراستار صرفاً به قصد ارتقای اعتبار کتاب افزوده شده است! مگر این‌که بگوییم ترجمه آنقدر نامفهوم و نامربوط و بی‌سروته و ضدونقیض بوده که ویراستار ناگزیر منحصراً به غلط‌های بسیار بسیار فاحش و جمله‌بندی‌های فاقد فاعل و مفعول و بدون مبتدا و خبر پرداخته و قید دیگر موارد را زده است — مواردی بی‌شمار که، انصاف را، ویراستن و پیراستن آن‌ها کار یک تن و دو تن نیست و مستلزم صرف وقت و حوصله و شکیبایی تمام‌نشدنی و مقابله سطر به سطر، و اغلب کلمه به کلمه، با متن اصلی است، که جز ترجمه دوباره آن را هیچ چاره نیست.

اما، این احتمال بسیار بعید می‌نماید، چراکه سهل‌انگاری و عدم احساس مسئولیت مترجم/ویراستار از همان سرآغاز کتاب هویدا است.

در «پیشگفتار» می‌خوانیم که «مطالب [این کتاب] گزیده‌ای از آثار هنری ارائه شده در مجموعه تاریخ و هنر است.» خواننده نمی‌داند (و تا پایان کتاب هم نخواهد دانست) که این «مجموعه تاریخ و هنر» چه کتابی است

که «مطالب» کتاب حاضر از میان «آثار هنری ارائه شده» در آن گزیده شده است. تنها با مراجعه به متن انگلیسی است که کاشف به عمل می‌آید «مجموعه تاریخ و هنر» کتاب و نشریه نیست، بلکه بنیادی است در شهر هیوستن در ایالت تگزاس<sup>۱</sup> که آثار هنری ایران را گرد آورده است. (طرفه آن‌که در ترجمه واپسین عبارت پیشگفتار، این بنیاد «شرکت تاریخ و هنر» خواننده شده است!)

به برکت همین مراجعه به متن اصلی است که واقعیت‌های دیگر بر ما آشکار می‌گردد. پی می‌بریم که «مطالب» کتاب گزیده‌ای از آن «مجموعه» نیست، بلکه کتاب (و به‌واقع آثاری که در آن ارائه شده و مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته) متکی بر آثار هنری محفوظ در بنیاد تاریخ و هنر است!

### ترجمه و ویرایش متن

تورق کتاب (و کندوکاو موشکافانه) نشان می‌دهد که حاصل ترجمه و ویرایش چگونه است. یادداشت‌هایی را که از این تورق فراهم آمده، نمونه‌وار از اوایل و اواسط و اواخر کتاب، به ترتیب شماره صفحات (میان دو ابرو)، با نقل عبارت ترجمه آغاز می‌کنیم و پس از آن ترجمه درست را قرار می‌دهیم. هر جا که خطا زیاد فاحش باشد یا به نظر بعید و نامحتمل و باورنکردنی بیاید، عین عبارت یا واژه انگلیسی محل اختلاف در حاشیه آورده می‌شود:

(ص ۲۴) ۱ «... خطاطی به نام میر خوشنویسی کرد...» / «نستعلیق‌نویس نامی میرعلی...»<sup>۲</sup>  
 (ص ۲۴) ۲ «در این تصویر، نقاشی و خوشنویسی اشعار فارسی چنان به هم آمیخته است که گویی عاشق و معشوق‌اند.» / «دو بیان هنری — خوشنویسی و نقاشی — همچون عاشقان، با قلب فرهنگ ایرانی، شعر، در آمیخته‌اند.»

(ص ۲۵) ۱ «... سنگ‌های معروف کرمانی در جنوب غربی ایران...» / «سنگ‌های به اصطلاح کرمانی، که منشأ آن‌ها جنوب غربی ایران است.»  
 (ص ۲۵) ۲ «پایه‌های آن، برای ایستادن عمودی،...» /

1. *Art and History Trust Collection*, Huston, Texas.

2. "... the acclaimed nastaliq calligrapher Mir Ali"....

«... برای آن که روی پایه‌های خود به حالت عمودی قرار گیرد...»

(ص ۳۰) ۱ «در آن هنگام، مارکوپولو، سیاح ونیزی، به همراه پدر و عمویش بین خارجیانی که برای کسب نام و ثروت در دربار یون حاضر می‌شدند. بیش‌تر خارجیان بود دربار یون<sup>۳</sup> از ایرانیان یا بازرگانان که مدیرانی که به فارسی سخن می‌گفتند، تشکیل می‌شد...» / «در جمع خارجیان پرشماری که در دربار یون به دنبال شهرت و ثروت بودند، سیاح نامدار ونیزی مارکوپولو، به همراه پدر و عمویش حضور داشت. ولی اغلب این خارجیان بازرگانان و کارگزاران فارسی‌زبان بودند...»

(ص ۳۰) ۲ «شیخ اجل، شمس‌الدین بخارایی، به عنوان حاکم استان تازه مفتوح یون‌نان منصوب شد» / «سید اجل شمس‌الدین، که از اعقاب یکی از خاندان‌های معتبر بخارا بود، به حکومت ایالت یون‌آن، که تازه فتح شده بود، منصوب شد.»

سید اجل لقب شمس‌الدین عمر وزیر مالیه قوبلای قآن بوده است که اداره امور ولایت یون‌آن نیز بدو محول بود و ترویج دین اسلام در چین به کوشش وی و پسرانش محقق گشت.

(ص ۳۲) - «در زمان هجوم مغولان سلغری، معروف به اتابکان...» / «در زمان هجوم مغول، سلغریان، معروف به اتابکان...»

(ص ۳۴) - «رؤسا و نمایندگان دولت اردبیل، باید بدانند که...» / «محصلان مالیات و رؤسا و کارگزاران حکومتی ناحیه اردبیل،<sup>۴</sup> بدانند که...»

این عبارت در اصل فرمان ایلخان گیخاتو، که تصویر آن نیز در کتاب به چاپ رسیده، بدین صورت کاملاً خوانا است: «ناسقان دیوان و متصرفان اردبیل بدانند که...»: نیز بنگرید به (۳۴) ذیل «برگردان نوشته‌ها...» در همین مقاله.

(ص ۳۵) - «مغولان چادرنشین بیش‌تر، چراگاه‌نشین بودند تا شهرنشین.» / «مغولان چادرنشین بیشتر اوقات در چراگاه‌ها به سر می‌بردند و کمتر در مناطق شهری مقیم بودند.»

(ص ۳۶) - «کارگزاران ایرانی، به‌خصوص صاحب‌دیوان‌ها تلاش می‌کردند به اربابان جدید خود خدمات ارزنده‌ای بنمایند. شاهنامه با ارزش‌ترین اثری بود که، به‌سبب زنده کردن حال‌وهوای افسانه‌ای، مورد قبول حکام مغول قرار می‌گرفت. آن‌گونه که در متون فارسی آمده،<sup>۵</sup> مقام سلطنت و میراث مشترک در صورتی می‌توانست برگردانده شود که ترکان با تورانیان یکی دانسته شوند و نیز منعکس‌کننده عقیده سازش و اتحاد بین ایران و توران، آن‌چنان‌که در شاهنامه ذکر شده بود.» / «برای کارگزاران ایرانی (و خصوصاً صاحب‌دیوان)، که تلاش می‌کردند در خدمت اربابان جدید خود باشند، شاهنامه دستاویز ارزشمندی بود چراکه حکومت مغولان و گردن نهادن بدان را به گونه‌ای مشروعیت می‌بخشید. در اوضاع و احوال ایران آن دوران، هرگاه ترکان و تورانیان یکی دانسته می‌شدند میراث مشترک و خویشاوندی ایرانیان و تورانیان می‌توانست القا شود و سازگاری و اتحاد ایران و توران، همان‌گونه که در شاهنامه تحقق یافته بود، متصور می‌گشت.»

صاحب‌دیوان خواجه شمس‌الدین محمد جوینی، درگذشته ۶۸۳ ق.، از وزرا و رجال معروف عهد مغول بود. پس از خواجه شمس‌الدین، صدرالدین احمد زنجانی ملقب به صدر جهان (درگذشته ۶۹۹ ق.) به وزارت گیخاتو رسید و صاحب‌دیوان شد. به هر تقدیر، در آن دوران مقام صاحب‌دیوانی منفرد بوده و متعدد نبوده است.

(ص ۳۹) - «چرم گاو مرطوبی که مدت زیادی در آفتاب قرار داشته را محکم به بدن او می‌دوزد.» / «چرم مرطوب گاو را محکم به بدن او می‌دوزند تا در آفتاب سوزان خشک شود.»

واضح است که پوست مرطوب و نرم را به قصد شکنجه و گرفتن اعتراف بر تن زندانی می‌پیچیدند

۳. آشفته‌گی عبارت ممکن است نتیجه نمونه‌خوانی سراسری و سهل‌انگاران باشد. البته، این امر از بار سنگین مسئولیت ویراستار ذره‌ای نمی‌کاهد. حاصل جز آن نیست که سهل‌انگاری دیگر بر جمع سهل‌انگاران افزوده می‌شود و سهل‌انگاران دوگانه اینک سه‌گانه‌اند!

5. "in the Persian contex"

4. "government representatives of the district of Ardabil"

تا فشار فزاینده پوست، که به تدریج خشک و سخت می‌شد، زندانی را ناگزیر به اعتراف کند.

(ص ۶۲) ۱ «تنها مدرک معاصر برای انتساب این قرآن به بایسنقر این واقعیت را بازگو می‌کند که او کتیبه‌های تاریخی مسجد گوهرشاد را نوشته.» / «تنها مدرک معاصر ... جنبه متداعی و استنباطی دارد، چون صرفاً مبتنی بر این واقعیت است که او کتیبه‌های شگفتی‌آفرین مسجد گوهرشاد را نوشته است.»

(ص ۶۲) ۲ «... با این حال، چنین بیاناتی را نمی‌توان نادیده گرفت.» / «... اما افسانه‌ها و حکایت‌ها<sup>۶</sup> را نمی‌توان یکسره مردود شمرد.»

(ص ۸۲) ۱ «مجموعه این دست‌نوشته‌ها، ... از انتشارات ساسی، در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۷۵ و به شمارگان ۱۸۷ است هم اکنون در مجموعه اختصاصی انگلستان نگهداری می‌شود.» / «این نسخه خطی ... در حراج ۷ آوریل ۱۹۷۵ سادبیز، به شماره ۱۸۷، به فروش رسید، و اینک در یک مجموعه خصوصی انگلیسی است.»

(ص ۸۲) ۲ «تاریخ مغول تا منطقه اولجایتو» / «تاریخ مغول تا دوران اولجایتو»<sup>۷</sup>

(ص ۹۳) ۱ «احتمال دارد که دلال و مجموعه‌داری ارمنی به نام ساکیسیان در اوایل قرن بیستم این جام را از بدیع‌الزمان میرزا (وفات: ۹۱۹ ق.) پسر سلطان حسین در ترکیه خریده باشد.» / «ساکیسیان، عتیقه‌فروش و مجموعه‌دار ارمنی که این جام را در اوایل قرن بیستم در ترکیه خریده احتمال داده که بدیع‌الزمان میرزا (درگذشته ۱۵۱۴ [۹۲۰ ق.]) پسر سلطان حسین، که زندگانی‌اش در دربار عثمانی به سر آمد، جام را به همراه خود به ترکیه [عثمانی] برده باشد.»

ماحصل ترجمه فارسی عبارت جز این نتواند بود که بدیع‌الزمان میرزا (که ساکیسیان احتمال می‌دهد صاحب جام بوده) چندصد سال پس از درگذشت خود، در ترکیه قرن بیستم زنده می‌شود و جام را به ساکیسیان می‌فروشد!!

از رستاخیز بدیع‌الزمان میرزای تیموری و ظاهرشدنش در بازار عتیقات ترکیه که بگذریم، با معضلی دیگر روبه‌رو می‌شویم؛ و آن هنگامی است که حاشیه شماره ۲۴ را می‌خوانم، بدین شرح: «پس از شکست محمد شیبانی به دست شاه اسماعیل در سال ۹۱۵ ق.، بدیع‌الزمان میرزا وارد دربار اسماعیل شد. حتی زمانی که سلطان عثمانی، سلیم اول، بعد از جنگ چالدران در سال ۹۲۰ ق.، شهر را اشغال کرد، او همان‌جا ماند و وارد دربار عثمانی شده، مدتی بعد هم از دنیا رفت.» بدیع‌الزمان میرزا، که در من کتاب درگذشته سال ۹۱۹ ق. است، موافق این حاشیه حداقل یک سالی پس از وفات خود در تبریز می‌زیسته و حداقل یکی دو سال بعد، و چه بسا چند سال بعد، دوباره از دنیا می‌رود!

این بدیع‌الزمان، که گویا استعداد خاصی در مردن و زنده‌شدن داشته (بار اول پس از چند سال و بار دوم پس از چند قرن!)، به واقع در همان سال ۹۲۰ ق. از جهان رفته (در سال ۱۵۱۴ میلادی، که این تاریخ در متن و حاشیه کتاب اصلی یکی است). نهایت این‌که سال ۱۵۱۴ را در متن مطابق ۹۱۹ ق. و در حاشیه مطابق ۹۲۰ ق. دانسته‌اند. (افزون بر آن، «مدتی بعد»، که زمان نامعلومی است و ممکن است چند سال بعد باشد، در متن انگلیسی «اندکی بعد» است). این‌جاست که ظن و ویرایش صوری و ظاهری به یقین نزدیک می‌شود و تشریفات بودن «ویراستار» بیش از پیش نمایان می‌گردد. این‌گونه ضدونقیض‌گویی آشکار آن‌چنان نیست که رفع و اصلاح آن نیازمند دانش تخصصی و صلاحیت علمی باشد. ویراستار متوسط‌الحال که جای خود دارد، هر خواننده متوسط‌الحالی متوجه این ناهمخوانی تاریخی و آثار و عواقب آن تواند باشد.

(ص ۹۳) ۲ «ناشر: آ. ساکیسیان؛ جام شراب عقیق سلطان تیموری حسن بایقرا در سوریه ۱۹۲۵؛ صفحات ۲۷۴ تا ۲۷۹»؛ از این عبارت جز این بر نمی‌آید که آ. ساکیسیان در سال ۱۹۲۵ ناشر کتابی بوده است با عنوان «جام شراب عقیق سلطان تیموری حسن بایقرا در سوریه» که در صفحات ۲۷۴-۲۷۹ آن کتاب شرح

6. "associative"

7. "legends"

۸. era. گویا با area مشتبه شده.

ماجرای خرید این جام در سوریه نوشته شده است. حال آن‌که در متن اصلی مطلب بدین قرار است:

«مأخذ چاپی<sup>۹</sup>: آ. ساکیسیان، «جام شراب عقیق سلطان تیموری حسین بایقرا، در سوریه (۱۹۲۵)، صفحات ۲۷۴ تا ۲۷۹.»

در این مهله‌نوشتری، که از بی‌دقتی و شتابزدگی مترجم و ویراستار (و شاید هم حروف‌نگار و نمونه‌خوان) حاصل آمده، به حال خواننده جست‌وجوگری باید گریست که متن اصلی کتاب را زیر دست ندارد و بیهوده دنبال «کتاب» آ. ساکیسیان می‌گردد. از جانب دیگر، خوانندگان کنجکاوی که می‌خواهند بدانند جامی که در ترکیه خریده شده چگونه از کشور سوریه سر درآورده نیز راه به جایی نخواهند برد و همچنان سرگشته خواهند ماند و حتی از شبکه‌های معجزه‌گر اینترنت هم کاری ساخته نیست؛ مگر آن‌که متن اصلی به دسترس آید تا معلوم شود که سوریه عنوان نشریه‌ای است که مقاله ساکیسیان در آن به چاپ رسیده است.

(ص ۱۵۸) - «با این حال متوجه شد که شعر او از اصول خطاطی بی‌بهره است. شعر متوسط و آهنگ تحسین‌برانگیز آن موجب شد تا سلطان محمد نور در امضاهايش از نام مستعار «علمی» استفاده کند.» / «ولی متذکر گردید که اشعار او به پای خوشنویسی‌اش نمی‌رسد. متوسط بودن و مدح‌آمیز بودن این شعر دلالت بر آن دارد که شعر از خود سلطان محمد نور است که «علمی» تخلص می‌کرده است.»

(ص ۱۶۱) - «وجود اسم سام میرزا در هر دو محل، یعنی شعر و نقاشی، صراحتاً به پادشاهی بی‌ثبات اشاره می‌کند.» / «نام بردن از سام میرزا در مجلسی که هم شعر و هم تصویر صراحتاً به یک پادشاه معطوف‌اند، بی‌تناسب به نظر می‌رسد.»

(ص ۱۷۰) - «موزه هنر متروپولیتن؛ لوئیس ای و ترزا؛ س. سیلی؛ پرچم‌فاند؛ هنر اسلامی اهدایی راجرز فاند...» / «... خرید از محل عطیه‌لوییس ای. و ترزا اس. سلی برای [خرید آثار] هنر اسلامی، اهدایی

صندوق راجرز...» (ص ۱۷۶) «راز پی‌بردن به ویژگی‌های سبک نقاشی این هنرمند، تمایل به کنار هم قرار دادن سنگ لاجورد در رنگ آبی روشن... است.» / «ویژگی اصلی سبک این هنرمند تمایل به کنار هم قرار دادن رنگ لاجوردی و آبی روشن... است.»

در تصویر شماره ۶۷، مجلس مینیاتور با عنوان «بهرام در گنبد فیروزه‌رنگ»، این ویژگی به روشنی تمام نمایان است. مترجم (و نیز ویراستار) «lapis» را، که هم به سنگ لاجورد اطلاق می‌شود و هم به رنگ لاجوردی، به همان معنای اول پذیرفته و به «عاقبت کار» نیندیشیده‌اند که هنرمند نگارگر چگونه می‌توانسته «سنگ لاجورد» را «در رنگ آبی روشن» و روی کاغذ نصب کند!

(ص ۱۸۰) ۱ «ممکن است تصور شود که آوردن قح شراب... در این تصویر...» / «تنها حدس ممکن این است که آوردن صراحی<sup>۱۱</sup>... در این تصویر...» (ص ۱۸۰) ۲ «از آن‌جا که شاه تهماسب کم‌کم نسبت به تشیع تعصب نشان داد، مذهب در دربارش ظاهر شد.» / «از آن‌جا که شاه تهماسب به طرز روزافزون به سخت‌گیری مذهبی گرایش می‌یافت، عدم تساهل مذهبی در دربارش روایی یافت.» گفتن ندارد که «عدم تحمل مذهب» دیگر است و «عدم تساهل مذهبی» دیگر.

(ص ۱۹۳) «بنیاد پرچس بل فاند و آستور گیفت.» / «خرید [از وجوه] صندوق بل و عطیه‌بنیاد آستور<sup>۱۲</sup>» (ص ۲۰۵) «نقاشی ایرانی به سبک و شیوه

۱۰. قضیه از این قرار است که دو نفر به نام‌های لوییس ای. سلی و ترزا اس. سلی مبلغی برای خرید آثار هنر اسلامی وقف موزه متروپولیتن کرده‌اند که مینیاتور چاپ‌شده از محل آن، و نیز با استفاده از عطیه‌مجموعه‌داری به نام راجرز، خریده شده است. مترجم «Purchase Fund» و «Rogers Fund» را نام دو تن، با اسم خانوادگی «فاند»، پنداشته و، لاجرم، در نمایه کتاب هم «پرچس [پرچس] فاند» جزو نام کسان آمده، ولی اثری از نام سلی (لوییس و ترزا) در نمایه نیست.

۱۱. در متن اصلی واژه «gourd» به کار گرفته شده که ظرف مایعات است ساخته از کدوی قلیانی. اما شکل ظاهری و طراحی ظریف این ظرف در تصویر دلالت بر صراحی بودن و از جنس بلور بودن دارد. به هر تقدیر، آنچه مسلم است و تردیدناپذیر، عدم وجود «قدح» است.

۱۲. واضح است که همچون موارد دیگر (از جمله، ۱۷۰ و ح ۱۰)؛ «بل فاند» و «آستور گیفت» را نام اشخاص پنداشته‌اند. در اصل چنین است:

“Purchase, Bell Fund and Astor Foundation Gift”.

۹. published. ظاهراً publisher خوانده شده است.

همان‌گ خود باقی ماند و نقاشی‌های بومی زیبایی تحسین برانگیزی داشت. از ویژگی‌های نقاشی آن دوره «سایه‌پردازی» زیاد در نقاشی‌ها بود، که خود نشانه‌ی مهارت و پیشرفت کارگاه‌های سلطنتی به شمار می‌رفت.»/ «مع‌هذا، نقاشی ایرانی به یک سبک همسان و نامتمایز گرایش نیافت؛ نقاشی هر ناحیه با امتیازات خاص خود تعالی می‌یافت و گاه حتی دستاوردهای کارگاه سلطنتی را تحت الشعاع قرار می‌داد.»<sup>۱۳</sup>

(ص ۲۵۲) ۱ «برای ساختن این سد از کیلومترها دورتر آجرهای پخته، که امروزه به آن «قلز آلا» می‌گویند، آورده شد.»/ «... آجرهای دیواری که یکصد مایل امتداد داشت؛<sup>۱۴</sup> در ناحیه‌ای که امروزه قلز آلا [آلان] خوانده می‌شود...»

صحبت از دیوار مشهور اسکندر است در شمال گرگان که باستان‌شناسان بخش‌هایی از دیوار و آجرهای به کار رفته در آن را یافته‌اند. نویسنده کتاب تصریح دارد بر این‌که بقایای این دیوار در ناحیه‌ای که «امروزه قلز آلا» خوانده می‌شود، پیدا شده است. نهایت این‌که مترجم و ویراستار «قلز آلا» را به نام امروزی آجرهای این دیوار برگردانده‌اند.

(ص ۲۵۲) ۲ «این نقاشی ظریف از نقاشی‌های مخصوص علی اصغر نیست.»/ «ظرافت نقش‌پردازی در این تصویر با قلم‌زنی<sup>۱۵</sup> علی اصغر سنخیت<sup>۱۶</sup> ندارد.» (ص ۳۲۵) ۱ «پس از آن‌که نادرشاه در سال ۱۱۵۱ ق. دهلی را غارت کرد، بسیاری از نقاشی‌های باشکوه تیموریان هند و صفحاتی از کتب خطی تاریخی سلطنتی توسط ایرانیان گردآوری شد و یکی در میان با خوشنویسی‌های میرعماد در حواشی جداگانه آبی و طلایی به همت محمدهادی تعبیه شد.»/ «این مرقع [لنینگراد]، که پس از غارت دهلی توسط نادرشاه در سال ۱۱۵۱ ق. در ایران فراهم آمد [به صورت مرقع]، مشتمل بر

بسیاری از فاخرترین نقاشی‌های مغول، از جمله صفحاتی از نسخه‌های خطی سلطنتی تاریخی، است.

نقاشی‌ها و اوراق نسخه‌های خطی [این مرقع] یک درمیان در کنار قطعات خوشنویسی میرعماد قرار گرفته که حواشی [مذهّب] به رنگ آبی و طلایی، اثر محمدهادی آن‌ها را به طرز چشمگیری دربرگرفته است.»

صرف‌نظر از آن‌که در عبارت اول معلوم نیست محمدهادی چه چیزی را «تعبیه» کرده است، خواننده چنین می‌فهمد که محمدهادی در فراهم آمدن این مرقع دست داشته، حال آن‌که او فقط قطعات میرعماد را با حاشیه‌های زراندود آراسته است.

(ص ۳۵۶) - «با آن‌که جیمز در نوشتن استاد بود، نقاشی‌ها با همکاری ویلیام آماده شد.»/ «با آن‌که خود جیمز هنرمندی برجسته بود...»<sup>۱۷</sup>

خواننده متحیر می‌ماند که مهارت و «استادی در نویسندگی» چه ربطی به نقاشی دارد. بدون مراجعه به متن اصلی، این تحیر و سرگشتگی زایل شدنی نیست. (ص ۳۶۶) - «سوررالیسم سبکی است که تصورات را بر واقعیت ترجیح می‌دهد و در این تصویر به‌خوبی قابل مشاهده است.»/ «این نقاشی، که از حیث پنداره<sup>۱۸</sup> غیرواقعی و رؤیاگونه<sup>۱۹</sup> است.»

گذشته از آن‌که نویسنده سخنی از «سوررالیسم» به میان نیاورده، و تعریفی که مترجم از «سوررالیسم» به دست داده سر به سر نابجای و نادرست است، اصولاً معلوم نیست که یک مجلس مینیاتور به امضای بهرام سفره‌کش و از میانه سده یازدهم هجری، که از تمامی ویژگی‌ها و ریزه‌کاری‌های مینیاتورهای کهن ایرانی برخوردار است، چگونه و به کدام قرینه و محمل می‌تواند اثری سوررالیستی باشد؟ خصوصاً آن‌که چند سطر بعد آمده است که «برای این‌که حالت رالیستی نقاشی بیشتر شود، از سبک پوئن تیلیسم [نقطه‌پردازی]

13. "Persian painting, however, did not converge toward one undifferentiated style; regional painting flourished on its own merit, at times overshadowing the accomplishments of the royal atelier"

14. "stretching across a hundred miles"

15. "Brushstrokes"

16. "not typical of"

۱۷. was himself and artist of note. به معنای «یادداشت» گرفته شده و ناگزیر از «artist of note» هنرمندی و توانایی در نویسندگی استنباط شده است.

18. "in conception"

19. "surreal"



استفاده شده است».

(ص ۳۶۷) - «... جزئیات زندگی او [شیخ عباسی] چندان مشخص نیست؛ ظاهراً در دربار شاه عباس دوم و جانشینان او شاه سلیمان به خدمت مشغول بوده است.» / «جزئیات زندگی او دانسته نیست، جز آن که<sup>۲۰</sup> در دربار ...»

گذشته از این خطای فاحش لفظی، چند سطر بعد بستگی شیخ عباسی به دربار شاه عباس دوم به تفصیل تمام تصریح و تشریح شده است.

(ص ۳۶۸) - «شیخ عباسی با توجه به نوشته‌ای که در امضای او به کار می‌رفت، یعنی «بها گرفت چو گردید شیخ عباسی»، صوفی بوده است. این نوشته دو معنی دارد؛ ارتباط و پیوستگی با دربار عباس البته باعث افزایش اعتبار و حرمت او و با گذشت زمان مردی حکیم و فرزانه شد. ناگفته نماند که سماع وجدآور و هیجان‌انگیز صوفیان و دراویش، آن‌ها را به تفکر و تعمق خاصی فرو می‌برد.» / «وابستگی شیخ عباسی به تصوف نیز از جهت سجع امضای او (بها گرفت چون گردید شیخ عباسی) به اثبات می‌رسد. این سجع دو معنا دارد: عزت و احترام شیخ با [راه یافتن او] به دربار عباس [[عباسی شدن او]] فرونی گرفت، و یا این که شیخ عباسی با گردیدن و چرخیدن به معرفت و فرزاندگی دست یافت؛ که اشاره دارد به چرخ و رقص وجدآور درویشان صوفی مشرب، که آنان را از طریق جذب و خلسه عارفانه به سوی حق هدایت کند و حقایقی بر آنان مکشوف گردد.»

نیاز به گفتن نیست که در عبارات متن فارسی کتاب، دو وجه معنایی مورد نظر متمایز نیست و این توضیح مترجم یا ویراستار که «آن‌ها را به تفکر و تعمق خاصی فرو می‌برد»، ضمن دوربودن از معنای خواسته شده، به کل نابجا و ناخواسته است.

البته، وجه دوم استنباط شخصی نویسنده است و جای حرف دارد. ولی، کاری به درستی این تعبیر نباید داشت و همان را باید نوشت که نویسنده گفته است، درست یا نادرست، و به فارسی درست. نه این که مبتدا از

نویسنده باشد و خبر از مترجم یا ویراستار. نهایت این که ویراستار، همچون دیگر موارد بجا و نابجا، یادداشتی می‌افزود و می‌گفت که تعبیر نویسنده استنباط شخصی است و دور از واقعیت‌های تاریخی و شاید هم عرفانی.

(ص ۳۷۱) - «در اسناد تاریخی آمده است که در تمام کارهایی که بابر برای شاه اسماعیل انجام می‌داد حضوراً او را ندیده بود و تنها موردی که اجازه داد او را ببیند، هنگامی بود که با احترام دست او را بوسید» / «واقعیت تاریخی این است که بابر، به رغم روابطی که با شاه اسماعیل داشت، هرگز نزد او نرفته بود، چه رسد به آن که دست او را بوسد.»<sup>۲۱</sup>

از اندک مواردی است که عبارت فارسی خالی از ابهام و نیالوده به ضد و نقیض است، بلکه صراحت تمام دارد. به تبع آن، اگر کسی بر واقعیت‌های تاریخی روابط شاه اسماعیل و بابر شاه گورکانی آگاه نباشد به هیچ رو بدگمان نمی‌شود؛ «دست‌بوسی» بابر را بسان واقعیت تاریخی می‌پذیرد و خویشتن را از مراجعه به متن اصلی یا کتاب‌ها و منابع تاریخی آن عصر فارغ می‌داند.

می‌نگریم که بی‌خیالی و سهل‌انگاری در ترجمه و ویرایش به چه مایه زبان‌آور و مصیبت بار تواند بود. وقتی که نوشته‌ای بدین پایه تحریف می‌شود و در حد وارونگی کامل دستخوش قلب ماهیت می‌گردد، آیا جز این است که نویسنده بی‌گناه رسوا و بدنام و بی‌آبرو می‌شود؟ نسبت دادن چیزی به نویسنده، که نه تنها نگفته بلکه درست نقیض آن را بیان داشته، جز تهمت و افترا چه نامی تواند داشت؟

تحریف تاریخ و دروغ‌گویی تاریخی ممکن است در زمانه‌ای تاوان نداشته باشد، ولی آیا تهمت و افترا هم مجازات ندارد؟ اگر نویسنده‌ای در جایی دیگر در مظان چنان تهمتی، هرچند ناخواسته و ندانسته، قرار می‌گرفت و شاک می‌شد، بی‌گمان خسارت هنگفت می‌گرفت. درست است که ما عضو «کنوانسیون کپی‌رایت» نیستیم؛ مسلمان هم نیستیم؟

(ص ۴۰۴) ۱ «لطفعلی خان صورتگر احتمالاً نقاش و همشهری او بوده است.» / «این لطفعلی خان

21. «had never been in his presence ... , let alone kissed his hands in obeisance». تأکیدها از نگارنده است.

20. "except for"

احتمالاً همان لطفعلی صورتگر نقاش، همشهری شیرازی [وصال شیرازی] بوده است.»

هرچند واضح است، مفهوم عبارت نخستین جز این نیست که لطفعلی خان صورتگر گویا نقاش بوده و به احتمالی همشهری وصال شیرازی.

(ص ۴۰۴) ۲ بدتر از این، عبارتی است که در متن اصلی نبوده و بی جهت و بی محل به متن فارسی افزوده شده، بدین شرح: «او به‌ترین شاگرد لطفعلی خان در بین دیگر هنرمندان به شمار می‌رفته است.»

جز این معنی نمی‌دهد که وصال شیرازی شاگرد لطفعلی خان صورتگر بوده است.

گذشته از آن‌که وصال شاعر و خوشنویس بوده و آقا لطفعلی نقاش و نگارگر، و بسیار دور و نامحتمل است که شاعر خوشنویس به شاگردی نقاش درآید، وصال (۱۱۹۷-۱۲۶۲ ق.) در زمان تحریر این قطعه خوشنویسی (۱۲۵۵ ق.) در آستانه شصت سالگی بوده و آقا لطفعلی (۱۲۲۰-۱۲۸۸ ق.) جوانی سی و پنج ساله که صرف نظر از آن‌که چه هنری به «به‌ترین شاگرد» خود می‌آموخته، شاگردی پیر شصت ساله و استادی جوان سی و پنج ساله از غریب و نوادر روزگار است.

حتی اگر چنین چیزی صحت داشت که (به یقین، ندارد) باید می‌گفتند که این عبارت از نویسنده نیست و برافزوده مترجم/ ویراستار است.

(ص ۴۱۱) ۱ «روزبه جور معروف به عبدالله بن مقفع از اشخاص فعال ایرانی بود در آغاز اسلام از شخصیت‌های مهم ادبی به شمار می‌رفت و کسی بود که نثر عربی را کمال بخشید.» / «یکی از نشانه‌های شاخص واکنش ایرانیان در برابر اشغالگری بیگانگان، روزبه جور معروف به عبدالله ابن مقفع است، از بزرگ ادبای اوایل دوران اسلامی و بنیان‌گذار نثر ادبی عربی.»

ممکن است حذف عبارت واکنش ایرانیان در برابر بیگانگان و تعدیل بنیان‌گذاری نثر ادبی زبان عرب و تبدیل آن به «کمال بخشیدن»، ناشی از نوعی تعصب باشد، که البته جایش این‌جا نیست، اما شناساندن ابن مقفع به عنوان یکی «از اشخاص فعال ایرانی» چه

انگیزه‌ای و چه معنایی، داشته است.

(ص ۴۱۱) ۲ «دستگاه حاکم چنان او را شکنجه دادند که ملقب به المقفع شد...» / «این شکنجه‌ها او را ناقص کرد و المقفع، فالج/ افلیج خوانده شد.»

### برگردان نوشته‌ها و کتیبه‌ها و سروده‌ها

مترجم و ویراستار کتاب، به‌رغم لغزش‌ها و سهل‌انگاری‌های مثال‌زدنی، اهم‌تاما داشته‌اند در پیدا کردن و نقل کردن صورت اصلی مطالبی که نویسنده از متون فارسی و عربی به انگلیسی برگردانده (خصوصاً شعر و کتیبه)، و نیز تبدیل تاریخ‌های میلادی به هجری قمری. چنین همتی، که حتی در کار مترجمان توانا تر کمتر دیده شده، از امتیازات این کتاب است. افسوس که حجم زیاد و تنوع و پراکندگی این قبیل مطالب سبب گشته که برخی از نوشته‌های نقل شده عیناً و لفظ به لفظ از متن انگلیسی ترجمه شود؛ حال آن‌که یافتن صورت اصلی آن‌قدرها هم دشوار نبوده و به اندک صرف وقتی به دسترس می‌آمده و بعضاً هم در همان تصویر چاپ شده واضح و خوانا بوده؛ گو این‌که گه‌گاه مشورت با اهل فن لازم می‌آمده است.

در این باب نیز نمونه‌وار از جای‌جای کتاب و در زمینه‌های مختلف مواردی را به همان روش پیشین می‌آوریم: (ص ۳۴) - «مأموران ایوانیک جمع‌آوری مالیات، رؤسا و نمایندگان دولت اردبیل، باید بدانند که دهکده مندشین در منطقه لانجا توسط امیر بزرگ بایتمیش آقا به زاویه‌ی نصرت فقیر اعطا گردید تا رونق گرفته و عوائد آن صرف اطعام درویش‌ها و زائران زاویه گردد.» / سرآغاز نسخه اصلی فرمان گیخاتو: «ناسقان دیوان و متصرفان اردبیل بدانند که ده مندشین از اعمال لنجا ... تعلق به امیر بزرگ بایتمیش آقا به زاویه نصرت فقیره وقف گردید تا آبادان گردانند ... محصول آن را خرج سفره درویشان دانند.»

همین چند سطر، که از فرمان مورخ ۶۲۹ ق. ایلخان گیخاتو پسر اباق‌خان نقل شد، نشان می‌دهد که چه تفاوت‌ها است میان شیوه نگارش و اصطلاحات خاص عصر ایلخانان مغول و نثر امروزی، که تازه آن هم برگردانده نه چندان درست متن انگلیسی است. تصویر اصل فرمان در کتاب حاضر به چاپ رسیده

و به رغم پیچیدگی و بی نقطه بودن خط، بخش اعظم آن خوانده می‌شود.

(ص ۶۷) - «چنین می‌گوید ضعیف‌ترین و محتاج‌ترین بنده‌ی خدا، الغ بیگ، پسر شاهرخ و نوه‌ی تیمور گورکان، که خداوند رحمت بی‌کران‌اش را شامل حال کند و امیدواریم که به آرزوهای ما جامه‌ی عمل بپوشاند.»/ متن اصلی: «اما بعد چنین گوید اضعف عبادالله و احوُّجُهُم الی الله المستعان الغ بیگ بن شاهرخ بن تیمور گورکان احسن الله تعالی احواله و اَنْجَحْ بِالْخَيْرِ آماله ...»

این مقدمه‌ی الغ بیگ بر کتاب زیچ گورکانی معروف به زیچ الغ بیگ، عیناً در صفحه‌ی ۶۸ کتاب حاضر از روی نسخه‌ی خطی مورخ (حدود) ۸۴۳ ق. گراور و چاپ شده است.

(ص ۷۱) «این کتاب خطی شاهنامه توسط سلطان شعرا و فرهیختگان، ابوالقاسم فردوسی توسی که رحمت خدا بر او باد، تصنیف شده و هم اکنون تکمیل گردید.»/ انجامة این نسخه‌ی خطی شاهنامه چنین خوانده می‌شود: «تمام شد کتاب شاهنامه بفرجی و فیروزی از گفتار ملک الشعرا والفضلا ابی القاسم فردوسی طوسی رحمت‌الله علیه کتبه اضعف عبادالله اسمعیل ...» (بنگرید به تصویری که در صفحه‌ی ۷۱ متن فارسی چاپ شده است.)

(ص ۱۵۲) - «قاسم بن علی، که اغلب چهره‌ها را نقاشی می‌کرد، شاگرد بهزاد و آثارش به همان سبک بهزاد بود؛ هرچند شخصی که با نقاشی‌های او آشناست، به‌خوبی متوجه می‌شود که آثار قاسم خشن‌تر و از ظرافت کم‌تری نسبت به نقاشی‌های بهزاد برخوردار و نیز طرح‌های او پراکنده و نامنسجم و بی‌اندام است.»/ نوشته‌ی محمّد حیدر دوغلات درباره‌ی این هنرمند چنین است: «قاسم علی چهره‌گشای، وی شاگرد بهزاد است. کارهای وی قریب بهزاد است و در همان اسلوب کسی که مراد است [۴] بسیار کرده باشد درمی‌یابد که کارهای قاسم علی درست‌تر است نسبت به کارهای بهزاد، و اصل طرح وی بی‌اندام‌تر است.»

سودآور تصریح دارد که در متن تاریخ رشیدی مورد استناد او، نقاشی‌های قاسم نسبت به کارهای بهزاد

«درشت‌تر» است که در ترجمه به انگلیسی (coarser) و ترجمه به فارسی «خشن‌تر» نوشته‌اند.

(ص ۳۴۲-۳۴۷) - تصاویر و بخشی از اشعار و عناوین حکایت‌هایی که در نسخه‌ی خطی بوستان سعدی به خط عبدالرحیم الهروی، مورخ ۱۰۱۴ ق.، آمده است:

«پادشاه قور و رعیت»/ «پادشاه غور و دهقان» و «پادشاه و خرکچی»/ «در حکایت «یکی را خری در گل افتاده بود» چنین لفظ عامیانه‌ای یافت نمی‌شود. «مردی با دستکش آهنین ...»/ «یکی پنجه‌ی آهنین راست کرد»/ «عیسی مسیح و معتکف مغرور»/ «در بالای مینیاتور چاپ شده به نستعلیق جلی نوشته شده: «شنیدم که عیسی در آمد ز دشت - بمقصوره عابدی برگذشت - بزیر آمد از غرفه خلوت‌نشین - به پیش درافتاد سر بر زمین» «مرد متقی و شخص مست»/ در بوستان «پارسا» آمده است.

مقصود این است که اگر در نقل اشعار فارسی به مأخذ اصلی مراجعه نمی‌کنیم دست‌کم الفاظی را به کار آوریم که در شأن زبان مأخذ باشد و زیاده دور و نامتجانس نباشد.

### اصطلاحات خاص

سهل‌انگاری مترجم/ ویراستار در یافتن برابرهای مصطلح فنی و تخصصی به اندازه‌ی سهل‌انگاری در ترجمه عبارات نیست. با این همه، چنین مواردی اندک نیست. به ذکر چند مورد بارز بسنده می‌شود:

«آلبوم» = مرقع (خصوصاً در مورد مرقعات مشهور مانند مرقع گلشن و مرقع بهرام میرزا صفوی، که واژه مرقع جزو عنوان آن‌ها است)؛ «الفبای ثلث» = خط ثلث/ قلم ثلث؛ «امضا» = رقم؛ «امضای هنری» = سجح/ طغرا؛ «بازنویسی» = استنساخ؛ «پوئن تیلیسم» = نقطه‌پردازی؛ «تکثیر» (نسخه‌های خطی) = کتبات/ استنساخ؛ «چوب‌کاری» = کار چوب/ چوبی؛ «ضریح» («ضریح اردبیل» و «ضریح کازرون») = بقعه (بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، بقعه‌ی شیخ ابواسحق کازرونی)؛ «کتاب‌سازی» = کتاب‌آرایی/ کتاب‌پردازی.

در این کتاب، آوانگاری نام کسان و جای‌ها به اندازه‌ای سرسری گرفته شده که مایه حیرت است. به قاعده و روشمند نبودن این کار چنان است که مترجم و ویراستار حتی به آوانویسی نیم‌بند خود پایبند نیستند و گاه یک اسم خاص را به چند صورت می‌آورند، که تازه در چند مورد هیچ‌یک هم درست نیست!

نگارنده این سطور که نیم‌قرنی است در این آشفته‌بازار نشر سرگردان است، اذعان می‌آورد که تاکنون کتابی ندیده که آوانگاری آن بدین مقدار و وسعت بی‌قاعده و سردرگم و گیج‌کننده باشد، و به مفهوم واقعی کلمه دلخواه.

### اینک نمونه‌ای چند:

«آریق بوقه» (۲۸ و فهرست اعلام)؛ «آریق بوغا» (۲۹) «اوکتای» (۳۰۲۹، و فهرست اعلام)؛ «اگتای» (۵۲) - «بودلین» (کتابخانه) = بادلیان؛ «تاورنیر» = تاورنیه؛ «جنسیم» = جنکیم (پسر محبوب قوبلای قآن)؛ «دروت» = دروو (Drouot، هتل، پاریس)؛ «روتشیلد» = روتشیلد / روچیلد (Rothschild)؛ «ساسبی» = «سادبی / ساتبی / سادبیز» (Sothby's)؛ «عبدالقیوم» / «عبدالله قیوم» (هر دو در ص ۵۰) = عبدالقیوم؛ «فراسر» = فریزر (Fraser)؛ «کارتی‌یر» = کارتیه (Cartier)؛ «کروزون» = (لرد کرزن، Curzon)؛ «که وورکن» = کوورکیان؛ «گولکوندا» / «گولکوندا» = گلکونده؛ «ماسی» = می‌سی (Macy)؛ «هوکتون» / «هوگتون» = هوتن / هاوتن (شاهنامه Houghton)؛ «یعقوب ب. حسن» = یعقوب بن حسن.

## همکاری با مجلات

■ اولین سری مقالات من، در مجله سخن از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ بود. تعدادی از مقالاتم از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰، در مجله راهنمای کتاب که مدیرش دکتر احسان یارشاطر و سردبیرش آقای ایرج افشار بود، چاپ شده است. ضمناً من با آقای آل‌رسول و ابوالحسن نجفی یک کتاب‌فروشی در میدان مخبرالدوله به اسم انتشارات نیل دایر کرده بودیم و یک نشریه به اسم انتقاد کتاب بیرون می‌دادیم که تعدادی از مقالاتم در آن‌جا چاپ شده و بعد این مجله گسترش پیدا کرد و به مجله صدف تبدیل شد که تعدادی از مقالاتم هم در مجله صدف است. بعد دیگر در مجله آینده، روزنامه آیندگان و قسمت عمده مقالات نقد هنری من هم در مجله نشر دانش و بخارا و تعدادی هم در نقدوبررسی کتاب فرزانه منتشر شده است. البته مجله بخارا و نقدوبررسی کتاب فرزانه هنوز منتشر می‌شود، ولی مجله نشر دانش متأسفانه بعد از تغییر دکتر پورجوادی در سال گذشته تا به حال منتشر نشده است.

از متن تا نقش، ص ۶۳.

۲۲. در منابعی که دم دست بود، به رغم اختلاف ضبط آن‌ها، به هیچ‌یک از این دو صورت دیده نشد: جامع التواریخ رشیدی و تاریخ مغول عباس اقبال: اریق بوکا؛ دایرةالمعارف فارسی مصاحب: اریق بگا؛ جهانگشای جوینی و لغت‌نامه دهخدا و ترکستان‌نامه بارتولد/ کشاورز: اریق بوکا؛ تاریخ مغول در ایران، اشپولر/ میرآفتاب: اریق بوکا.



استاد پرهام و نوه‌هایش



دومین نشست تقدیر از پیش‌کسوتان ویرایش، به همت انجمن صنفی ویراستاران (۱۳۹۷) ایستاده از راست: محمد خاکی، جواد رسولی، نازنین خلیلی‌پور، اصغر مهر پرور، فریبرز مجیدی، آمنه بیدگلی، هومن عباسپور، نیکنام حسینی‌پور، مهدی قنواتی، یحیی دهقانی، فتح‌الله فروغی، مهناز مقدسی نشسته از راست: ایران گرگین، زنده‌یاد اسماعیل سعادت، منوچهر انور، جلال خالقی مطلق، سیروس پرهام



استاد فریبرز مجیدی لوح عضویت افتخاری انجمن را به استاد پرهام تقدیم می کند،  
دی ۱۳۹۵



تندیس اهدایی به استاد پرهام در دومین  
نشست تقدیر از پیش کسوتان ویرایش، به  
همت انجمن صنفی ویراستاران (۱۳۹۷)





جلسه مشورتی برای تأسیس انجمن در منزل استاد پرهام با حضور استاد کامران فانی،  
مرداد ۱۳۹۵



استاد پرهام در حال نوشتن متنی برای تقدیم کتاب بهترین اشعار والت ویتمن به کتابخانه  
انجمن صنفی ویراستاران، مرداد ۱۳۹۵



جلسه مشورتی با استاد کامران فانی در دفتر نشر همیشه، مرداد ۱۳۹۵  
از راست: مهناز مقدسی، هومن عباسپور، کامران فانی، مهدی قنواتی



نخستین نشست انتقال تجربه، اسفند ۱۳۹۵  
از راست: فریبرز مجیدی، سیروس پرهام، هومن عباسپور

۹۵/۸۴

دستان و جنگاران عزیز  
سوی من باید ایسی شادمانی است و انتقام غمزه آید که  
بسی از ده سال پس از آنکه دیو را بر این عنوان  
بیک شخص حرفه ای در نظر گرفت، سرانجام کسانی که  
حرفه دیگر تخصصی یا دولتی آنان و بر این است  
گردم می آید.

این گردم آبی و پرستاران هم در جهت رعایت  
حسبیدن به وجود تخصصی خدمت است و هم گردم  
میله دانش و توانایی های آنان.

درد در شما، بیروز با سید

پایان استاد سپهری بر نام برای تخصصی مجمع تخصصی پرستاران - آبان ۱۳۹۵

- ☎ ۰۲۱۸۸۵۱۴۶۱۴
- ☎ ۰۹۱۲۵۹۹۱۷۶۱
- ✉ @anjomanvirastaran
- ✉ anjoman.virastar@gmail.com
- 🌐 anjomanvirastaran
- 🌐 www.anjomanvirastar.ir



تهران، خیابان آبادانا (خرمشهر)، خیابان مهناز (صابونچی)،  
کوچه دهم، پلاک ۴، واحد ۱